۱۴۰۳/۰۲/۱۲

۷/۱۴۰۲/۹۴۸

شماره پرونده: ۹۴۸-۱/۱۸۶-۱۴۰۲ک

استعلام:

در فرضی که شخص «الف» علیه شخص «ب» شکایت فروش مال غیر موضوع یک ساختمان دارای پلاک ثبتی را مطرح کند و اظهار دارد که شخص «ب» این ملک را قبلاً به موجب سند عادی مقدم بر تنظیم سند انتقال رسمی به «الف» صلح یا بیع نموده است و متعاقباً به موجب سند رسمی به «ج» واگذار کرده است. شکایت علیه شخص «ب» بوده و شکایتی علیه شخص«ج» مطرح نمی‌کند. در نتیجه «ج» نمی‌تواند در خصوص اصالت یا عدم اصالت و تاریخ واقعی بیع یا صلح ادعایی که مؤثر در کشف حقیقت و حقوق شخص «ج» است، داشته باشد. النهایه در دادگاه کیفری ۲ با توجه به اقرار شخص «ب» حکم بر محکومیت شخص «ب» به اتهام فروش مال غیر و حکم بر حبس و رد مال (ملک مورد تنازع) صادر و قطعیت می یابد. بر اساس رأی مذکور شخص «الف» این بار به طرح دعوا به طرفیت شخص «ب» و «ج» مبنی بر ابطال سند نقل و انتقال و نیز الزام به تنظیم سند مبادرت می‌کند. حال با توجه به وجود رأی قطعیت یافته کیفری و این که شخص «ج» در دفاع از حقوق خود اعلام می‌دارد مبایعه‌نامه یا صلح‌نامه بین «الف» و «ب» صوری و در تاریخ بعد از معامله و تنظیم سند رسمی تحریر گردیده است و «الف» با تبانی «ب»، به جهت افزایش قیمت ملک و ضایع کردن حق وی این شکایت را مطرح کرده است، با لحاظ ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری، آیا دادگاه حقوقی می تواند وارد رسیدگی و احراز وقوع بیع یا عقد صلح در زمان واقعی و احراز شرایط اساسی معامله شود یا مکلف به تبعیت از این رأی کیفری است و بر این اساس باید سند و انتقال ابطال گردیده و به نام وی سند تنظیم شود.

پاسخ:

اولاً، با توجه به مجازات قانونی بزه انتقال مال غیر که همان مجازات بزه کلاهبرداری است، دادگاه باید علاوه بر صدور حکم به مجازات حبس و جزای نقدی، نسبت به رد مال نیز حکم صادر کند؛ در این موارد، رد مال حکم قانونی است و تعیین تکلیف مال تحصیلشده از جرم مستلزم تقدیم دادخواست نیست و رد مال غیر منقول موضوع سند رسمی، مستلزم ابطال سند رسمی انتقال است و مرجع قضایی طبق ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و تبصره یک آن و ماده ۱۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تبصره یک آن مکلف است هنگام

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

صدور حکم به رد مال، در خصوص ابطال سند انتقال رسمی هم اتخاذ تصمیم کند؛ بنابراین، طرح دعوای حقوقی ابطال سند رسمی در فرض سؤال اساساً فاقد موضوعیت است.

ثانیاً، در فرض سؤال که دادگاه کیفری برخلاف ترتیبات فوق در خصوص ابطال سند رسمی انتقال اتخاذ تصمیم نکرده است، با توجه به ماده ۱۸ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاه حقوقی لازمالاتباع است؛ بنابراین آنچه مهم است آن است که رأی قطعی کیفری در ماهیت امر حقوقی مؤثر باشد و در فرض سؤال که رأی محکومیت قطعی کیفری به سبب ارتکاب بزه انتقال مال غیر صادر شده است، دادگاه حقوقی نمیتواند به دعوای راجع به شرایط صحت معامله رسیدگی کند؛ زیرا رسیدگی ماهوی دادگاه حقوقی در همان موضوع ممکن است به صدور رأی برخلاف مدلول رأی کیفری منتهی شود. بنا به مراتب یادشده، تا زمانی که به یکی از طرق قانونی رأی کیفری نقض نشده باشد، دادگاه حقوقی نمیتواند در خصوص همان موضوع رسیدگی و رأیی مغایر با رأی دادگاه کیفری صادر کند.

روح اله رئیسی

معاون اداره کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۶

۷/۱۴۰۲/۹۳۸

شماره پرونده: ۹۳۸-۱۰۰-۱۴۰۲ح

استعلام:

آیا دادگاه در خصوص تعیین دستمزد کارشناس رسمی دادگستری با توجه به نوع و میزان عملکرد کارشناس اختیار دارد دستمزد را تعیین کند و یا باید از تعرفه تعیین شده تبعیت نماید؟ توضیح آنکه، در برخی موضوعات مانند تعیین میزان نفقه فعالیت خاصی از سوی کارشناس صورت نمی‌گیرد و تعیین دستمزد بر اساس تعرفه به دور از عدالت است.

پاسخ:

با عنایت به حکم ماده ۲۶۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که مقرر می‌دارد حق‌الزحمه کارشناس با رعایت کمیت و کیفیت و ارزش کار از جانب دادگاه تعیین می‌شود و همچنین با لحاظ حکم مشابه مقرر در ماده ۱۵۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، اصلاحیه تعرفه دستمزد کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۴۰۲/۸/۲۰ ریاست محترم قوه قضاییه می‌تواند به عنوان ملاک و مبنای تعیین دستمزد کارشناس برای دادگاه محسوب شود و دادگاه الزامی برای اعمال آن ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۵

۷/۱۴۰۲/۹۳۱

شماره پرونده: ۹۳۱-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

چنانچه رأی داور در قالب رأی کمیسیون ماده ۹۴ (اصلاحی ۱۳۹۰) آیین‌نامه مالی و معاملاتی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم پزشکی و خدمات پزشکی و درمانی کشور مصوب ۱۳۸۵ وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی با اصلاحات بعدی صادر شده باشد و یکی از طرفین قرارداد به رأی داور اعتراض کند، آیا رسیدگی به این دعوا وفق ماده ۴۹۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است و یا آنکه این دادگاه صلاحیت ذاتی نداشته و وفق بند ۲ ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در صلاحیت شعب دیوان عدالت اداری است؟

پاسخ:

اولاً، آرای صادره از کمیسیون موضوع ماده ۹۴ آیین‌نامه مالی و معاملاتی دانشگاه‌ها و دانشکده‌های علوم پزشکی و خدمات پزشکی و درمانی کشور مصوب ۱۳۸۵ با اصلاحات بعدی منصرف از مقررات داوری موضوع قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ می‌باشد.

ثانیاً، وفق ماده ۹۴ آیین‌نامه یادشده «اختلاف ناشی از معاملات موضوع این آیین‌نامه که بین طرفین معامله ایجاد می‌شود در کمیسیونی مرکب از حداقل سه نفر که از طرف رئیس مؤسسه تعیین خواهد شد مطرح می‌گردد و تصمیم حداکثر افراد کمیسیون لازم‌الاجرا است». بر این اساس و مستند به تبصره ۳ ماده ۱۰ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی، چنانچه اختلاف موضوع آیین‌نامه یادشده ناشی از وقوع تخلف و عدم رعایت قوانین و مقررات در مراحل انعقاد قرارداد توسط دستگاه اجرایی باشد، رسیدگی به اعتراض به رأی کمیسیون مذکور در صلاحیت دیوان عدالت اداری است؛ اما در صورتی‌که اختلاف ناشی از اجرای معامله یا قرارداد بین طرفین باشد، رسیدگی به موضوع در صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۹

۷/۱۴۰۲/۹۲۹

شماره پرونده: ۹۲۹-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

به موجب پرونده اجرایی شخصی به پرداخت یکصد و هشتاد و شش تن شکر و خسارت قراردادی به مبلغ مشخصی محکوم شده است. در حین عملیات اجرایی، محکوم‌له و محکوم‌علیه توافق جدیدی منعقد کرده‌اند مبنی بر اینکه خسارت قراردادی به یکصد و چهل و دو تن شکر تبدیل شود و در مجموع سیصدو بیست و شش تن طی هجده قسط ماهیانه به محکوم‌له تحویل شود و در صورتی که هر یک از اقساط در موعد مقرر پرداخت نشود، وجه التزام به میزان همان قسط تحویل شود.

آیا این تعهد و توافق مطابق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در همان پرونده اجرایی قابل تعقیب و اجرا است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که محکوم‌به تحویل میزان مشخصی شکر و پرداخت مبلغ معینی خسارت قراردادی است و طرفین در توافق جداگانه‌ای پرداخت وجه خسارت را به تحویل میزان مشخصی از شکر تبدیل کرده و همچنین توافق کرده‌اند که محموله شکر در مواعد و دفعات مشخصی تحویل شود:

اولاً، مطابق ماده ۴۰ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶، طرفین می‌توانند در خصوص اجرای حکم، قراری گذارده و مراتب را به اجرا اعلام دارند؛ بر این اساس، به قیاس اولویت، طرفین می‌توانند در اجرای احکام در خصوص موضوع توافق کنند؛ اما ماده یادشده، ناظر بر اجرای مدلول حکم از قبیل چگونگی و مدت اجرای آن می‌باشد و منصرف از توافق خارج از موضوع اجرا است و چنین توافقاتی، هرچند مطابق عمومات برای طرفین لازم و نافذ است؛ اما الزام هر کدام از طرفین به اجرای مفاد آن از سوی دیگری امری ترافعی بوده و مستلزم رسیدگی قضایی است.

ثانیاً، با توجه به بند پیش‌گفته، نظر بر این‌که تحویل محکوم‌به (شکر) در تعداد و مواعد و دفعات مشخصی تغییر در محکوم‌به محسوب نمی‌شود و در واقع توافق طرفین در خصوص ترتیب و چگونگی وصول محکوم‌به است، حکم بر مبنای توافق طرفین و نحوه و دفعات تحویل اجرا می‌شود؛ اما توافق صورت‌گرفته در خصوص تبدیل وجه خسارت قراردادی به مقادیر مشخصی از موضوع محکوم‌به (شکر)، خارج از محکوم‌به و اجراییه صادره است و

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

اجرای احکام مکلف به اجرا و وصول مقادیر مد نظر از شکر معادل وجه مذکور نمی‌باشد. بدیهی است مطالبه این قسمت از توافق از طریق اقامه دعوای جداگانه میسر خواهد بود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۷

۷/۱۴۰۲/۹۲۲

شماره پرونده: ۹۲۲-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید وفق قانون ایمنی راه‌ها و راه‌آهن مصوب ۱۳۴۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی، اداره و تصدی راه‌ها و جاده‌های بین شهری بر عهده اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای می‌باشد؛ این اداره نیز می‌تواند قسمتی از وظایف ذاتی خود مبنی بر ترمیم جاده را به شرکت‌های خصوصی محول کند. چنانچه حادثه‌ای رخ دهد و افسر راهنمایی و رانندگی اداره راه و حمل و نقل جاده ای را مقصر صد درصد اعلام کند و آن اداره نیز در مقام دفاع مدعی شود وظیفه ترمیم و اعلان خطر را به شرکت خصوصی واگذار کرده و مسؤولیتی در قبال حادثه‌دیده ندارد و قرارداد واگذاری ترمیم جاده را نیز ارائه کند، اولاً آیا دعوا متوجه اداره کل راه و حمل و نقل جاده‌ای خواهد بود؟ ثانیاً، آیا اداره کل راه و حمل و نقل جاده‌ای می‌تواند وظایف ذاتی خود را به اشخاص ثالث واگذار و در قبال زیان اشخاص ثالث به قرارداد خود با شخص حقوقی دیگر استناد کند و خود را مبری از مسؤولیت بداند؟

پاسخ:

با توجه به ماده ۷ قانون «تغییر نام وزارت راه به وزارت راه و ترابری و تجدید تشکیلات و تعیین وظایف آن» مصوب ۱۳۵۳ با اصلاحات بعدی در بیان وظایف این وزارتخانه (بویژه بندهای ۲ و ۱۰ این ماده) و همچنین با توجه به ماده یک «قانون تشکیل وزارت راه و شهرسازی مصوب ۱۳۹۰»، «احداث، توسعه، بهره‌برداری و نگاه‌داری راه‌ها، راه‌آهن و بنادر» وظیفه وزارتخانه مذکور است و اجرای این وظایف از طریق بخش خصوصی رافع مسؤولیت ذاتی این وزارتخانه در اجرای این وظایف نیست. با توجه به ملاک تبصره الحاقی ۱۳۷۹ به ماده ۱۹ قانون ایمنی راه‌ها و راه‌آهن الحاقی مصوب ۱۳۴۹ با اصلاحات و الحاقات بعدی (موضوع ماده ۷ قانون اصلاح قانون ایمنی راه‌ها و راه‌آهن مصوب ۱۳۷۹) و با لحاظ مواد قانونی یادشده، در صورت بروز حادثه و خسارت در نتیجه عدم نظارت صحیح، این وزارتخانه مسؤول جبران خسارات وارده خواهد بود؛ هر چند با توجه به قرارداد وزارتخانه و پیمانکار و در صورت نقض تعهدات قراردادی یا غیرقراردادی، وزارتخانه می‌تواند خسارات پرداخت شده را از پیمانکار مطالبه کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۶

۷/۱۴۰۲/۹۰۰

شماره پرونده: ۹۰۰-۲۵۰-۱۴۰۲ح

استعلام:

با توجه به این‌که برخی دفاتر خدمات الکترونیک قضایی از قبول و ارسال اظهارنامه نزد مراجع دولتی خودداری می‌کنند، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا دفاتر مذکور مجاز به تنظیم و ارسال اظهارنامه به مراجع دولتی می‌باشند؟

پاسخ:

مطابق ماده ۱۵۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، اظهارنامه برای مطالبه حق قبل از تقدیم دادخواست و یا بیان اظهاری راجع به معاملات و تعهدات خود با دیگری ارسال می‌شود. بر این اساس، ارسال اظهارنامه خطاب به مدیران دستگاه‌های اجرایی و مقامات دولتی نیز برای مقاصد مذکور امکانپذیر است؛ هم چنانکه وفق تبصره ۴ ماده ۱۶ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی مطالبه خواسته از دستگاه ذی‌ربط با ارسال اظهارنامه امکانپذیر است و مبدأ محاسبه مهلت مقرر نیز تاریخ همین درخواست است. شایسته ذکر است ارسال اظهارنامه برای مقاصدی غیر از موارد قانونی؛ مانند درخواست‌های شخصی کارکنان دستگاه‌های دولتی که از مجاری اداری امکانپذیر است، فاقد وجاهت است. در هر صورت، تشخیص موارد قانونی ارسال اظهارنامه از وظایف و اختیارات مرجع ثبت و ابلاغ اظهارنامه خارج است و این مرجع فقط در حدود تبصره ماده صدرالذکر مکلف است از ابلاغ اظهارنامه‌های متضمن مطالب خلاف اخلاق و خارج از نزاکت، خودداری کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۰۳

۷/۱۴۰۲/۸۹۳

شماره پرونده: ۸۹۳-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

در ماده ۱۳۴ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح که سابقه تقنینی در قانون دادرسی وکیفر ارتش نیز دارد، مقرر شده است: «هرگاه در اثر وقوع بزهی که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه‌های نظامی است، خسارت یا زیان مالی متوجه نیروهای مسلح شده باشد، دادستان نظامی با تعقیب موضوع از لحاظ جنبه عمومی از حیث دریافت خسارات در دادگاه، سمت نمایندگی نیروهای مسلح را دارا خواهد بود.» با توجه به این‌که مقنن از عبارت «دریافت خسارات» استفاده نموده و فرآیند دریافت خسارت نیز عملاً پس از صدور حکم قطعی و در مرحله اجرای احکام شروع می‌شود و در محکومیت‌های مالی به استناد ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، مرجع اجراکننده رأی به تقاضای محکوم‌له (یا نماینده قانونی او) مکلف است نسبت به شناسایی اموال محکوم‌علیه و توقیف آن به میزان محکوم‌به اقدام کند و از طرفی به استناد ماده ۲ قانون اجرای احکام مدنی و سایر قوانین موضوعه، نماینده محکوم‌له نیز مانند شخص محکوم‌له می تواند درخواست اجرای احکام را از دادگاه داشته باشد، حال در فرضی که به موجب حکم قطعی دادگاه، یگان نظامی با رعایت تشریفات دادرسی محکوم‌له واقع شود، آیا دادستان به استناد ماده ۱۳۴ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح و ماده ۲ قانون ا جرای احکام مدنی و در اجرای مقررات مواد ۲ و ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت مالی می‌تواند (در مواردی که یگان اجرای حکم محکومیت مالی محکوم‌علیه را از دادگاه درخواست نمی‌نماید) به نمایندگی از یگان نظامی تقاضای شناسایی و توقیف اموال محکوم‌علیه (که مقدمه ضروری دریافت خسارت از محکوم‌علیه است) و سپس درخواست حبس وی از دادگاه بنماید؟ (لازم به ذکر است که در برخی موارد نمایندگان حقوقی یگان‌ها در جهت رعایت حقوق بیت‌المال اهتمام لازم و جدی ندارند و عدم اقدام دادستان در این مورد و به نمایندگی از یگان نظامی موجب تضییع حقوق بیت‌المال و مصونیت محکوم‌علیه از جبران خسارت وارده به دولت می‌گردد.)

پاسخ:

مطابق تبصره ماده ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و ماده ۵۴۰ این قانون، اجرای حکم رد مال و ضرر و زیان ناشی از جرم مطابق مقررات قانون اجرای احکام مدنی و قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است و مطابق ماده ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی، محکومیت به رد مال و ضرر و زیان ناشی از جرم و از

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

آن جمله مواد ۲ و ۳ این قانون دایر بر بازداشت محکوم مشمول مقررات این قانون است؛ لذا در فرضی که حکم به رد مال به نفع دولت صادر می‌شود و به اموال محکوم دسترسی نیست مقامی که مطابق قانون حق مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم را دارد (همانند دادستان) می تواند نسبت به شناسایی و توقیف اموال اقدام و در صورت وجود شرایط قانونی درخواست بازداشت وی را نیز تقدیم کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۲/۸۸۶

شماره پرونده: ۸۸۶-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

چنانچه متهم مدعی باشد که شاکی در جمعی به صورت شفاهی نسبت به ایشان اعلام رضایت بدون قید و شرط نموده و اکنون از آن عدول کرده است، آیا چنین رضایتی (شفاهی) قابلیت ترتیب اثر دارد؟ آیا مرجع قضایی تکلیفی به بررسی ادعای متهم در این خصوص و استماع اظهارات شهود ایشان دارد؟

پاسخ:

در صورتی که مرجع قضایی گذشت شاکی را به هر نحو اعم از کتبی یا شفاهی احراز نماید، گذشت مزبور واجد اعتبار و ترتیب اثر قانونی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۲/۸۸۳

شماره پرونده: ۸۸۳-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

همانگونه که مستحضرید نهادهای انقلابی مانند کمیته امداد امام خمینی (ره) و بنیاد شهید انقلاب اسلامی حسب مقررات آیین دادرسی و قانون استفاده بعضی از دستگاه‌ها از نماینده حقوقی در مراجع قضایی و معافیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی و کمیته امداد امام خمینی (ره) از پرداخت هزینه دادرسی مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، از پرداخت هزینه دادرسی معاف هستند و می‌توانند در مراجع قضایی از خدمات نمایندگان حقوقی خود استفاده کنند.

با توجه به توضیحات پیش‌گفته، آیا مؤسسات و شرکت هایی که توسط اشخاص حقیقی در اداره ثبت شرکت‌ها به ثبت رسیده‌اند و صرفاً در اساسنامه، خود را وابسته به نهادهای انقلابی معرفی کرده‌اند نیز از این معافیت و تسهیلات بهره‌مند هستند؟

پاسخ:

اصل بر پرداخت هزینه‌های دادرسی توسط دستگاه های اجرایی است و استثناء از شمول این اصل مستلزم تصریح قانونی است؛ همچنین از آراء وحدت رویه شماره ۵۴۳ مورخ ۱۳۶۹/۱۰/۱۱ و شماره ۶ مورخ ۱۳۶۱/۲/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور چنین مستفاد است که هرگاه مؤسسه یا شرکت‌های وابسته به نهادهای انقلابی از قبیل کمیته امداد امام خمینی (ره) و بنیاد شهید انقلاب اسلامی دارای شخصیت حقوقی مستقل از این نهادها باشند، نمی‌توانند از امتیاز معرفی نماینده حقوقی و معافیت از پرداخت هزینه دادرسی موضوع ماده واحده قانون استفاده بعضی از دستگاه‌ها از نماینده حقوقی در مراجع قضایی و معافیت بنیاد شهید انقلاب اسلامی و کمیته امداد امام خمینی (ره) از پرداخت هزینه دادرسی مصوب ۱۳۷۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، برخوردار شوند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۳

۷/۱۴۰۲/۸۷۳

شماره پرونده: ۸۷۳-۶۶-۱۴۰۲ح

استعلام:

در خصوص اجرای مواد ۳۷ و ۴۷ قانون تأمین اجتماعی برداشت متفاوتی از قانون بوجود آمده و با توجه به توضیحات ذیل باعث اختلاف بین شهرداری و سازمان تأمین اجتماعی گردیده است:

اولاً، همانگونه که مستحضرید در ماده ۳۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، نقل و انتقال عین یا منافع مؤسسات و کارگاه‌های مشمول این قانون مورد حکم قرار گرفته و تصریح شده دفاتر اسناد رسمی مکلفند در موقع تنظیم سند از سازمان تأمین اجتماعی راجع به بدهی واگذارکننده استعلام نمایند؛ در عمل مشاهده می‌شود دفاتر اسناد رسمی در نتیجه مکاتباتی که سازمان تأمین اجتماعی با آنها داشته است، استعلام از سازمان را در مورد دیگر املاک شهرداری مانند املاک با کاربری مسکونی تسری داده‌اند؛ این در حالی است که در ماده فوق‌الذکر به صراحت به نقل و انتقال عین یا منافع مؤسسات و کارگاه‌های مشمول قانون اشاره شده است و تسری آن به دیگر املاک شهرداری برخلاف قانون است. همچنین وفق ماده یادشده، گواهی سازمان مبنی بر نداشتن بدهی معوق بابت حق بیمه و متفرعات آن مربوط به همان مؤسسه و کارگاه مورد نقل و انتقال می‌بایست صادر شود؛ اما سازمان تأمین اجتماعی تنظیم سند انتقال عین و منافع را به اجرای ماده ۴۷ قانون یادشده که مربوط به ارائه صورت مزد و حقوق و مزایای بیمه‌شدگان و دفاتر و مدارک لازم به بازرسان سازمان می‌باشد منوط دانسته است؛ این اقدام سازمان تأمین اجتماعی موجب شده فروش املاک و مستغلات شهرداری که یکی از منابع درآمدی شهرداری برای اجرای طرح‌های عمرانی و خدمات‌رسانی به شهروندان است، دچار وقفه شود.

ثانیاً، وفق ماده ۴۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، کارفرمایان مکلفند صورت مزد و حقوق و مزایای بیمه شدگان همچنین دفاتر و مدارک لازم را در موقع مراجعه بازرس در اختیار او بگذارند. وفق این ماده کارفرمایان صرفاً مکلف به ارائه موارد قید شده در این ماده می‌باشند؛ این در حالی است که سازمان تأمین اجتماعی، حسابرسی تمامی اسناد و مدارک شهرداری؛ از جمله موارد مرتبط با املاک شهرداری، قراردادها و معاملات شهرداری که ارتباطی به موارد فوق ندارد را درخواست می‌کند و در صورت امتناع شهرداری، از صدور پاسخ استعلام مندرج در ماده ۳۷ قانون یادشده خودداری می‌کند.

با توجه به مراتب یادشده خواهشمند است در خصوص اقدام سازمان تأمین اجتماعی مبنی بر الزام دفاتر اسناد رسمی به استعلام از این سازمان در رابطه با مواردی غیر از انتقال عین یا منافع مؤسسات و کارگاه‌های مشمول

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

قانون (موضوع ماده ۳۷ قانون تأمین اجتماعی) و منوط کردن پاسخ استعلام از سوی سازمان تأمین اجتماعی، به اجرای ماده ۴۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با صلاحات و الحاقات بعدی، اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

از ماده ۳۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی که مقرر داشته است: «هنگام نقل و انتقال عین یا منافع مؤسسات و کارگاه‌های مشمول این قانون اعم از این‌که انتقال به صورت قطعی، شرطی، رهنی، صلح حقوق یا اجاره باشد و اعم از این‌که انتقال به صورت رسمی یا غیررسمی انجام بگیرد، انتقال‌گیرنده مکلف است گواهی سازمان را مبنی بر نداشتن بدهی معوق بابت حق بیمه و متفرعات آن از انتقال دهنده مطالبه نماید ...» چنین مستفاد است که این ماده راجع به انتقال عین یا منافع مؤسسات و کارگاه‌های مشمول قانون مذکور است و گواهی سازمان تأمین اجتماعی هم شامل بدهی «کارگاه موضوع معامله» است؛ بنابراین، اولاً، حکم این ماده صرفاً ناظر بر انتقال عین یا منافع مؤسسات و کارگاه‌های مشمول قانون صدرالذکر است و اموال و دارایی‌های غیر مرتبط با مؤسسات و کارگاه‌ها را شامل نمی‌شود.

ثانیاً، چنانچه انتقال‌دهنده بدهی‌های دیگری داشته باشد که مربوط به «کارگاه یا مؤسسه موضوع معامله» نباشد، منوط نمودن صدور مفاصاحساب موضوع این ماده به تسویه‌حساب دیگر بدهی‌های انتقال‌دهنده به سازمان تأمین اجتماعی، به لحاظ این‌که دامنه اجرای ماده ۳۷ قانون مذکور را افزایش می‌دهد، منطبق با قانون نیست.

ثالثاً، حکم مقرر در ماده ۴۷ قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، صرفاً در حدود مذکور در همین ماده (تکلیف کارفرمایان به ارائه صورت مزد و حقوق و مزایای بیمه‌شدگان و مدارک و دفاتر لازم به بازرس سازمان تأمین اجتماعی در هنگام مراجعه بازرس) است و از ماده ۳۷ همین قانون خروج موضوعی دارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۹

۷/۱۴۰۲/۸۷۲

شماره پرونده: ۸۷۲-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

۱- با توجه به این‌که در اجرای قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ می‌توان محکوم‌علیه را ممنوع‌الخروج کرد و این ممنوعیت با قبول اعسار مرتفع می‌شود، آیا می‌توان در راستای ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و وصول محکوم‌به پرداختی، محکوم‌له را ممنوع‌الخروج کرد؟ چنانچه پاسخ مثبت باشد، با توجه به اینکه محکوم‌له امکان طرح دعوای اعسار را ندارد، ممنوع‌الخروجی چگونه مرتفع خواهد شد؟

۲- در اجرای ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ و اعاده وضعیت به حالت سابق، حساب محکوم‌له توقیف و وجه موجود در آن برداشت شده است؛ اما محکوم‌به پرداختی به‌طور کامل وصول نشده است. آیا دادگاه مکلف به رفع توقیف از حساب‌های مذکور است و محکوم‌علیه سابق باید برای استرداد مابقی مبلغ پرداختی به طرفیت محکوم‌له طرح دعوا کند؟ تکلیف قاضی مجری حکم چیست؟

۳- آیا بدون آنکه خلاف بیّـن شرع رأی صادره به استناد ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اعلام شود، ریاست محترم قوه قضاییه می‌توانند با این استدلال که عملیات اجرایی مطابق قانون انجام نگرفته است، مستقیماً دستور ابطال اجراییه، ابطال عملیات اجرایی و استرداد مبلغ پرداختی به محکوم‌له را خطاب به مرجع قضایی صادر و ابلاغ نمایند؟ آیا دستور صادره، مطابق قانون است و آیا مرجع قضایی مکلف به اجرای این دستور است؟

پاسخ:

۱- از آنجایی که ممنوع الخروج کردن افراد با حقوق قانونی آنها منافات دارد، فقط در موارد مصرح قانونی امکان ممنوع‌الخروجی افراد وجود دارد؛ حکم مقرر در ماده ۲۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ با عنایت به ماده ۲۷ همین قانون فقط ناظر به محکومان مراجع قضایی و آراء مدنی دیگر مراجعی است که به موجب قانون، اجرای آرای آنها بر عهده اجرای احکام مدنی دادگستری است و با توجه به اینکه وجهی که به دستور دادگاه در اجرای ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ از محکوم‌له قبلی بازپس گرفته می‌شود، عنوان محکوم‌به ندارد و بر این فرد اطلاق محکوم‌علیه نمی‌شود، ذینفع این وجه نیز محکوم‌له تلقی نمی‌شود و از شمول ماده ۲۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ خارج است و نمی‌توان چنین فردی را ممنوع‌الخروج کرد.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۲- در فرض سؤال که در اجرای ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ حساب بانکی محکوم‌له سابق توقیف و وجه موجود در آن به نفع محکوم‌علیه سابق برداشت شده است؛ اما وجه موضوع اعاده به‌طور کامل وصول نشده است، اولاً، دادگاه مکلف به رفع توقیف از حساب‌های بانکی مذکور نیست؛ ثانیاً، با توجه به حکم مقرر در ذیل ماده ۳۹ یادشده مبنی بر اینکه «اعاده عملیات اجرایی به دستور دادگاه به ترتیبی که برای اجرای حکم مقرر است بدون صدور اجراییه به عمل می‌آید»، در فرض سؤال برای وصول مابقی وجه موضوع اعاده نیازی به طرح دعوا و تقدیم دادخواست مستقل نیست و اجرای احکام مکلف است وفق مقررات قانون یادشده نسبت به وصول و استیفای تمام وجه اقدام کند.

۳- ابطال عملیات اجرایی و یا صدور دستور استرداد محکوم‌به مستلزم طی فرایند قانونی است (ماده ۸ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۲۴ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶)؛ اما در اجرای ماده ۱۱ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ در صورت بروز اشتباه در صدور اجراییه دادگاه می‌تواند به درخواست هر یک از طرفین به اقتضای مورد، اجراییه را ابطال یا تصحیح نماید یا عملیات اجرایی را الغا کند و دستور استرداد مورد اجرا را بدهد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۲/۸۶۷

شماره پرونده: ۸۶۷-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

رسیدگی به قاچاق چوب درختان جنگلی در صلاحیت سازمان تعزیرات حکومتی می‌باشد یا در صلاحیت دادسرا و یا دادگاه‌های انقلاب؟ با عنایت به این‌که قانونگذار در ماده ۲۵ مکرر از قانون قاچاق کالا و ارز اشعار می‌دارد: «حمل، عرضه، خرید، فروش، نگهداری، اقدام برای خروج و یا خارج کردن چوب، هیزم یا زغال حاصل از درختان جنگلی مطلقاً ممنوع است» و این ماده در فصل چهارم این قانون که مباحث مربوط به کالای قاچاق ممنوع می‌باشد آمده است و در بند «ث» ماده ۱ قانون مارالذکر قانونگذار در تعریف کالای ممنوع بیان داشته: «کالایی که ورود یا صدور آن به موجب قانون ممنوع است»؛ لذا حمل، عرضه، خرید، فروش، نگهداری، اقدام برای خروج و یا خارج کردن چوب، هیزم یا زغال حاصل از درختان جنگلی بدون شک قاچاق کالای ممنوع محسوب می‌شود؛ اما قانونگذار به موجب ذیل ماده ۲۵ یادشده صرفاً مجازات قاچاق کالای مجاز مشروط را برای مرتکبین این جرم در نظر گرفته است؛ فلذا مستند به ماده ۴۴ قانون قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ دادسرا و دادگاه انقلاب جهت رسیدگی به این جرم صالح می‌باشند؛ همچنین نظر به این‌که در بند «ب» ماده ۱۸ قانون مذکور مجازات قاچاق کالای مجاز مشروط جزای نقدی نسبی می‌باشد و بر اساس تبصره ۳ ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲ و رأی وحدت رویه شماره ۷۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۴/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، درجه مجازات جزای نقدی نسبی نیز درجه هفت تعیین شده است، از طرف دیگر به دلالت ماده ۳۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات بعدی انجام تحقیقات مقدماتی مربوط به این دسته از جرایم (یعنی جرایم درجه ۷ و ۸) مستقیماً در صلاحیت دادگاه می‌باشد. (با توجه به داشتن اطلاق این ماده و عدم استثناء نمودن دادگاه انقلاب و دادگاه کیفری ۲)

حال این‌که رویه عملی این است که قضات محترم همچنان بر اساس رأی وحدت رویه شماره ۷۴۹ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ خود را در رسیدگی به پرونده های یادشده و مطروحه در دادسرا و یا دادگاه انقلاب صالح ندانسته و نسبت به صدور قرار عدم صلاحیت به صلاحیت و شایستگی سازمان تعزیرات حکومتی اقدام می‌نمایند. در صورتی‌که به نظر می‌رسد رأی وحدت رویه یادشده با توجه به ماده ۲۵ مکرر اصلاحی ۱۴۰۱ قانون قاچاق کالا و ارز نقض و نسخ ضمنی شده است.

پاسخ:

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

ممنوعیت حمل، عرضه، خرید و فروش، نگهداری، اقدام برای خارج کردن چوب، هیزم یا ذغال حاصل از درختان جنگلی موضوع ماده ۲۵ مکرر قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز اصلاحی ۱۴۰۰ به معنای قاچاق کالای ممنوع محسوب شدن رفتارهای مذکور نیست و در تعیین مجازات برای تخلفات یادشده مطابق کالاهای مجاز مشروط رفتار می شود و رسیدگی به موضوع در صلاحیت شعب ویژه قاچاق کالا و ارز سازمان تعزیرات حکومتی است و رأی وحدت رویه شماره ۷۴۹ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور به قوت خود باقی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۲

۷/۱۴۰۲/۸۴۸

شماره پرونده: ۸۴۸-۹۸-۱۴۰۲ع

استعلام:

نظر به اینکه مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه در موارد متعددی برای دارندگان پایه قضایی که بازنشسته شده‌اند (مانند رؤسای شعب دادگاه‌های بدوی) پروانه وکالت در آخرین محل خدمت آنها صادر می‌کند، با توجه به ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ که بیان داشته وکلا نمی‌توانند در غیر از محلی که برای آنجا پروانه وکالت دریافت کرده‌اند، دفتر وکالت تأسیس نمایند و همچنین نمی‌توانند عملاً فعالیت وکالتی خود را در محل دیگری متمرکز کنند و تخلف از این حکم مستوجب مجازات انتظامی درجه ۳ تا ۵ می‌باشد و نیز با عنایت به تبصره ۴ ماده یادشده در خصوص محدودیت سه ساله وکالت در آخرین محل خدمت دارندگان پایه قضایی، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا وکلای مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه می‌توانند در آخرین محل خدمت خود وکالت کنند؟

۲- آیا می‌توان محدودیت یادشده را صرفاً ناظر بر وکلای کانون وکلای دادگستری دانست و وکلای مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه را از این محدودیت معاف دانست؟

۳- در صورت منفی بودن پاسخ و تمرکز امر وکالت در خارج از حوزه تعیین شده، مجازات صدر ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ چگونه اعمال می‌شود؟ آیا در هر صورت؛ اعم از آنکه در حوزه محل خدمت (محل مندرج در پروانه) و یا خارج از محل وکالت کنند، قابل تعقیب انتظامی هستند؟

پاسخ:

۱ و ۲- با توجه به اطلاق و عموم تبصره ۴ ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶ و ماده ۵۰ آیین‌نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری مصوب ۱۴۰۰/۴/۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۲۴ آیین‌نامه اجرایی ماده ۱۸۷ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۷/۱۱/۲۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، دارندگان پایه قضایی به مدت سه سال در آخرین محل خدمت خود حق وکالت به هر نحو را ندارند و در این حکم بین وکلای کانون وکلای دادگستری و وکلای مرکز وکلا، کارشناسان رسمی و مشاوران خانواده قوه قضاییه تفاوتی نیست.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۳- با توجه به حکم مقرر در ماده ۶ قانون کیفیت اخذ پروانه وکالت دادگستری مصوب ۱۳۷۶، چنانچه وکلای دارای سابقه خدمت قضایی که برای آن‌ها پروانه وکالت در همان محل صادر شده است، به سبب محدودیت موضوع تبصره ۴ این ماده فعالیت وکالتی خود را در محلی دیگر متمرکز کنند یا دفتر وکالت تأسیس کنند، مشمول اطلاق حکم ماده مذکور و ضمانت اجرای مندرج در آن می‌باشند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۹

۷/۱۴۰۲/۸۲۰

شماره پرونده: ۸۲۰-۲۶-۱۴۰۲ح

استعلام:

در پرونده‌ای محکوم‌علیه به پرداخت مبلغی وجه نقد محکوم شده است؛ پس از موافقت با اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ محکوم‌علیه دادخواست اعسار به نحو تقسیط را تقدیم کرده است و از آنجا که این دادخواست پس از سی روز از تاریخ ابلاغ اجراییه ارائه شده است، در اجرای تبصره یک ماده ۳ قانون یادشده، با اخذ تأمین (کفیل) اعمال ماده ۳ قانون متوقف شده است. پس از رسیدگی به دعوای اعسار، قرار عدم استماع دعوا صادر و پس از قطعیت به کفیل ابلاغ شده است که محکوم‌علیه را معرفی کند؛ به جهت عدم معرفی محکوم‌علیه در مهلت مقرر، دادگاه صادرکننده رأی دستور اخذ وجه‌الکفاله را صادر کرده است. محکوم‌علیه بار دیگر دعوای اعسار خود را مطرح کرده و دادگاه بدوی حکم بر بطلان دعوای اعسار صادر کرده است؛ اما دادگاه تجدیدنظر دعوای اعسار را پذیرفته است و در خصوص اعتراض محکوم‌علیه و کفیل به دستور اخذ وجه‌الکفاله، تجدیدنظرخواهی را مردود دانسته و قرار معترض‌عنه را تأیید کرده است.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته و با توجه به اینکه تأیید دستور اخذ وجه‌الکفاله پس از صدور رأی پذیرش دعوای اعسار بوده است، خواهشمند است اعلام فرمایید آیا دستور صادره در خصوص اخذ وجه‌الکفاله باید اجرا شود؟

پاسخ:

اولاً، حکم مقرر در ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ که آزادی مدعی اعسار را به صورت بلاقید و تبصره یک این ماده که آزادی وی را با قید کفالت یا وثیقه پیش‌بینی کرده است، مبتنی بر این امر است که وضعیت محکوم‌علیه مدعی اعسار از جهت اعسار یا ایسار مجهول است و تا زمان معلوم شدن آن، باید از حبس وی خودداری شود و هرگاه به دعوای اعسار به صورت ماهوی رسیدگی نشود و به صورت شکلی رد شود، به نظر می‌رسد چنانچه مدعی اعسار مجدد دادخواست اعسار تقدیم کند، از آنجا که فلسفه وضع تبصره یک ماده ۳ یادشده همچنان وجود دارد، باید مفاد این تبصره اعمال و محکوم‌علیه در صورت نداشتن کفیل یا وثیقه‌گذار حبس شود. در این صورت دلیلی بر لغو کفالت یا وثیقه قبلی به صرف رد شکلی دعوای اعسار وجود ندارد و مادام که حکم ماهوی به رد دعوای اعسار صادر نشده است، صدور دستور اخذ وجه‌الکفاله منتفی است.

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

ثانیاً، در فرض سؤال که برخلاف ترتیبات پیش‌گفته، پس از صدور قرار عدم استماع دعوای اعسار و اخطار به کفیل، دستور اخذ وجه‌الکفاله صادر شده است؛ اما پیش از صدور رأی قطعی از سوی دادگاه تجدیدنظر، حکم بر پذیرش دعوای بعدی اعسار توسط دادگاه تجدیدنظر و همچنین رأی قطعی بر رد اعتراض صادر شده است، با عنایت به قاعده فراغ دادرس، دادگاه تجدیدنظر حق عدول از رأی صادره را ندارد و رسیدگی به موضوع مطابق مقررات ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تبصره‌های آن قابل پیگیری است؛ در نتیجه در فرض سؤال، دستور اخذ وجه‌الکفاله باید اجرا شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۲/۸۱۹

شماره پرونده: ۸۱۹-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

در دعوای تصرف عدوانی، برخی استمرار طولانی و چندین ساله تصرفات خوانده را موجبی برای عدم احراز سبق تصرف خواهان می دانند و برخی مراجع قضایی نیز در چنین وضعیتی رکن عدوان را عرفاً منتفی می‌دانند و در هر دو مورد ارکان دعوای تصرف عدوانی را محرز ندانسته و حکم بر بطلان دعوای خواهان صادر می‌کنند؛ در مقابل برخی مراجع قضایی معتقدند استمرار تصرفات خوانده رکن سبق تصرف خواهان و رکن عدوانی بودن را مخدوش نمی‌کند؛ به‌ویژه در املاکی که مشمول قانون اصلاحات ارضی باشد. این عده بدین نحو استدلال می‌کنند که طبق قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، خواهان تکلیف ندارد که در مهلت مشخصی دادخواست بدهد و این در حالی است که در قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، مهلت یک ساله برای طرح دعوا تعیین شده بود و در همان مقطع زمانی نیز این حکم، حکمی شکلی بوده است و نه ماهوی. افزون بر این، چنانچه تصرفات خوانده از ابتدا غیر قانونی و غیر مجاز باشد، استمرار این تصرفات بر مسؤولیت شرعی و قانونی متصرف غیر قانونی می‌افزاید و نه آنکه رکن عدوان را منتفی سازد. همچنین استمرار تصرفات خوانده، سبق تصرفات خواهان را از بین نمی‌برد و موجبی نیست که تصرفات سابق خواهان نادیده گرفته شود؛ عرف و رویه قضایی نیز سابقه تصرفات قبلی خواهان را نادیده نمی‌گیرد.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته، خواهشمند است در خصوص صحت یا سقم هر یک از دیدگاه‌های فوق اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

اولاً، در دعوای تصرف عدوانی موضوع قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ برای تحقق تصرف عدوانی، سبق تصرف خواهان، لحوق تصرف خوانده و عدوانی بودن تصرف خوانده ضروری است؛ بدون آنکه نیازی به احراز مالکیت خواهان باشد.

ثانیاً، از آنجا که در ماده ۱۶۱ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، بر خلاف حکم مقرر در ماده ۳۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی، در دعاوی تصرف مدتی برای سبق یا لحوق تصرف ذکر نشده است و همچنین با عنایت به اینکه وفق ماده ۵۲۹ قانون صدرالذکر،

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ با اصلاحات و الحاقات بعدی و قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب ۱۳۵۲ در اموال غیرمنقول که مقید به مهلت بوده است نسخ شده است، مدت تصرف تأثیری در موضوع ندارد و صرف استمرار طولانی‌مدت تصرفات خوانده، موجبی برای منتفی دانستن رکن عدوان و یا رکن تصرف سابق خواهان نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۲

۷/۱۴۰۲/۸۱۸

شماره پرونده: ۸۱۸-۱۱۵-۱۴۰۲ح

استعلام:

چنانچه در شرکت سهامی خاص با سابقه بیست سال فعالیت مناسب و منجر به سود و افزایش دارایی و افزایش مبالغ واقعی سهام، مجمع عمومی فوق‌العاده شرکت افزایش سرمایه را تصویب کند و شرکت بدون اقدام به ارزیابی سهام به نرخ روز، موافقت کند که سهام جدید، مطابق مبلغ اسمی واگذار شده به سهامداران اولیه و بدون حق تقدم سهامداران یادشده ارائه شود و سهام هم فوری به اشخاص جدید واگذار شود؛ اما پس از این فرایند تجدید ارزیابی به عمل آید و سهامداران قدیمی متوجه اضرار خود در این شیوه افزایش سرمایه شوند، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

آیا این نوع افزایش سرمایه که به نوعی موجب غبن افحش است قابل ابطال است؟ آیا بر اساس تبصره ماده ۱۶۷ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ می‌توان گفت به جهت واقعی نبودن قیمت سهام جدید، این واگذاری قابل ابطال است؟

توضیح آنکه، برخی قضات معتقدند این افزایش سرمایه با توجه به تحقق قاعده اکثریت صحیح است و صرف عدم تقویم سهام با نرخ عرفی و افزایش سرمایه با مبلغ اسمی حین تشکیل شرکت، مجوز ابطال نیست. برخی دیگر معتقدند در افزایش سرمایه باید اصول حقوقی؛ از جمله حفظ حقوق مکتسبه رعایت شود. سهامداران اولیه مالک سهام هستند و ارزش واقعی سهام معادل دارایی شرکت است و تصویب افزایش سرمایه و عرضه سهام با نرخ پایین‌تر از عرف (مبلغ اسمی ناچیز) نوعی اضرار به غیر است. از مقررات لایحه قانونی یادشده؛ از جمله ماده ۱۶۷ این لایحه قانونی برمی‌آید که افزایش سرمایه مستلزم رعایت اصول و قواعدی است؛ از جمله اینکه سهام به قیمت واقعی تقویم شود والّا، افزایش سرمایه باطل و فاقد اثر قانونی است.

پاسخ:

به موجب ماده ۱۶۰ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷، «شرکت می‌تواند سهام جدید را برابر مبلغ اسمی بفروشد یا اینکه مبلغی علاوه بر مبلغ اسمی به عنوان اضافه ارزش سهم از خریداران دریافت کند» و وفق ماده ۱۶۱ این لایحه قانونی و تبصره آن، افزایش سرمایه شرکت از طریق صدور سهم جدید به پیشنهاد هیأت مدیره با مجمع عمومی فوق العاده است که شرایط مربوط به فروش و سهم جدید و تأدیه قیمت آن را تعیین می‌کند

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

و مطابق ماده ۱۶۹ لایحه قانونی یادشده مراتب از طریق نشر آگهی در روزنامه کثیرالانتشار که آگهی‌های شرکت در آن نشر می‌گردد به اطلاع سهامداران می‌رسد؛ در این آگهی مبلغ اسمی سهام جدید و حسب مورد مبلغ اضافه ارزش سهم درج می‌شود. از طرفی به موجب ماده ۱۶۷ لایحه قانونی یادشده، مجمع عمومی فوق‌العاده می‌تواند حق تقدم صاحبان سهام را نسبت به تمام یا قسمتی از سهام جدید سلب کند؛ بنابراین و با عنایت به مجموع مقررات یادشده، افزایش سرمایه شرکت به مبلغ اسمی سهام و همراه با سلب حق تقدم سهامداران فعلی شرکت سهامی خاص امکانپذیر است و چنانچه مجمع عمومی فوق‌العاده با رعایت تشریفات قانونی، افزایش سرمایه شرکت را از طریق صدور سهام جدید با مبلغ رسمی و بدون اضافه ارزش سهم و با سلب حق تقدم در خرید سهام جدید شرکت به تصویب برساند، این امر فاقد اشکال بوده و با منع قانونی مواجه نیست و موضوع از شمول ماده ۲۷۰ لایحه قانونی یادشده خروج موضوعی دارد؛ بر این اساس، در فرض سؤال، موجبی برای ابطال مصوبه این مجمع وجود ندارد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۶

۷/۱۴۰۲/۸۱۶

شماره پرونده: ۸۱۶-۱۱۵-۱۴۰۲ح

استعلام:

۱- هرگاه پس از تشکیل و ثبت شرکت سهامی خاص، یک نفر از مؤسسین ادعا کند، در زمان تأسیس شرکت، آورده غیر نقد او بر خلاف واقع یا قانون؛ از جمله خلاف ماده ۷۶ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ ارزیابی شده است، آیا وی می‌تواند دعوای ارزیابی و تعیین ارزش واقعی یا قانونی آورده غیر نقد را مطرح کند؟

۲- آیا فرد مذکور می‌تواند دعوی الزام به اختصاص یا انتقال سهام (معادل ارزیابی واقعی یا قانونی آورده غیر نقد) را مطرح کند؟

۳- آیا این فرد می‌تواند دعوای الزام به پرداخت سود سهام (معادل ارزیابی واقعی یا قانونی آورده غیر نقد) را مطرح نماید؟

۴- چنانچه دعاوی فوق، قابل طرح و استماع دانسته شود، آیا این دعاوی باید به طرفیت شرکت سهامی یا مؤسسین شرکت سهامی مطرح شود و یا هر دو آنان؟ در واقع دعاوی فوق، باید به طرفیت چه شخص یا اشخاصی مطرح شود؟

پاسخ:

در فرض سؤال که پس از تشکیل و ثبت شرکت سهامی خاص یکی از مؤسسین با ادعای اینکه در زمان تأسیس شرکت، آورده غیر نقد او خلاف واقع یا قانون ارزیابی شده است، دعاوی ارزیابی و تعیین ارزش واقعی یا قانونی آورده غیر نقدی و الزام به اختصاص یا انتقال سهام و الزام به پرداخت سود سهام را اقامه کرده است، این دعاوی مسموع نمی‌باشند؛ زیرا صرف نظر از رعایت یا عدم رعایت مفاد مواد ۷۶ و ۸۲ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت مصوب ۱۳۴۷ مبنی بر اخذ نظر کارشناس رسمی؛ اولاً، مستفاد از مقررات لایحه قانونی یادشده؛ از جمله ماده ۲۷۰ این لایحه قانونی، چنین ضمانت اجرایی که در فرض سؤال آمده است، پیش‌بینی نشده است.

ثانیاً، ارائه آورده غیرنقدی از سوی مؤسسین، امری ارادی و متضمن پذیرش قیمت ارزیابی است.

ثالثاً، چنانچه کارشناس رسمی دادگستری بر خلاف واقع و متقلبانه و یا با تبانی، آورده غیرنقدی را کمتر از مقدار واقعی آن ارزیابی کرده باشد و یا اظهار عقیده وی توأم با سوء نیت باشد و این امر حسب مورد وفق بند ۹ ماده ۲۶

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱ در مرجع انتظامی موضوع این قانون یا به موجب ماده ۳۷ قانون یادشده در مرجع کیفری احراز شود، متضرر می‌تواند مطابق عمومات برای جبران خسارت به کارشناس مربوط مراجعه کند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۶

۷/۱۴۰۲/۸۱۱

شماره پرونده: ۸۱۱-۶۶-۱۴۰۲ع

استعلام:

همانگونه که مستحضرید به موجب بند (ت) تبصره (۶) قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲: «به منظور تعیین تکلیف ساختمان‌ها و مستحدثاتی که بدون پروانه یا مخالف مفاد پروانه در محدوده شهرها ساخته شده و تا قبل از پایان سال ۱۴۰۰ پرونده آنها در کمیسیون ماده صد قانون شهرداری منجر به صدور رأی قطعی گردیده است، چنانچه ساخت و ساز صورت گرفته برخلاف مفاد پروانه یا بدون پروانه ساختمانی بوده و لکن شهرداری آن مستحدثات را از نظر اصول سه گانه فنی، بهداشتی و شهرسازی تأیید نماید، پس از احراز مالکیت مالک، وی موظف است علاوه بر عوارض صدور پروانه نسبت به بخش پرداخت نشده جریمه بر مبنای هر متر مربع به ترتیب بنای مسکونی دو برابر و بنای تجاری و اداری سه برابر ارزش معاملاتی سال ۱۴۰۲، تا پایان دی سال ۱۴۰۲ و مطابق برگه پرداخت صادر شده به حساب شهرداری واریز نماید. احکام صادر شده قطعی مبنی بر قلع و قمع بنا با تأیید شهردار با رعایت مفاد این قسمت به واریز نقدی عوارض بدل خواهد شد و در صورت عدم واریزی نقدی و صد در صد عوارض و جریمه تا تاریخ ۱۴۰۲/۹/۳۰ مجدداً به حکم اولیه باز خواهد گردید». با توجه به این‌که در مواردی آرای قطعی صادره از سوی کمیسیون موضوع ماده صد قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی تا پایان سال ۱۴۰۰ بوده؛ اما آرای مذکور در دیوان عدالت اداری مورد اعترض مالکان قرار گرفته و دیوان طی سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ رأی خود را صادر کرده است، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- منظور قانون‌گذار در بند (ت) تبصره (۶) قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ در خصوص رأی قطعی ماده صد، در صورت اعتراض مالکان در دیوان عدالت اداری، رأی قطعی کمیسیون تجدید نظر ماده صد قانون شهرداری می‌باشد یا رأی دیوان عدالت اداری؟ آیا شهرداری می‌تواند با این استدلال که به واسطه اعتراض مالک، رأی کمیسیون ماده صد مصداق رأی قطعی نمی‌باشد، اجرای تبصره صدرالذکر را منوط به نظر دیوان عدالت اداری نماید؟

۲- در مواردی که آرای قطعی کمیسیون‌های ماده صد مبنی بر «قلع و قمع» طی سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ در دیوان عدالت اداری تأیید و ابرام شده است، آیا مشمول بند «ت» تبصره ۶ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ می‌شود؟

پاسخ:

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

در فرض سؤال که پرونده تخلف ساختمانی در سال ۱۴۰۰ در کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی مطرح و به صدور رأی قطعی منجر شده؛ اما در نتیجه اعتراض، در جریان رسیدگی در دیوان عدالت اداری است:

اولاً، در خصوص حکم بند «ت» تبصره ۶ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، قدر مسلم آن است که پرونده مربوط به تخلفات ساختمانی می‌بایست تا پایان سال ۱۴۰۰ در کمیسیون موضوع ماده ۱۰۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی مطرح شده باشد.

ثانیاً، به سبب تراکم پرونده‌ها در استان ها و یا شهرها و یا حتی مناطق مختلف یک شهر، همواره این امکان وجود دارد که پرونده تخلف ساختمانی تا پایان همان سال به اتخاذ تصمیم در کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری منجر نشود و یا آنکه حتی در فرض اتخاذ تصمیم ، در دیوان عدالت اداری مورد اعتراض قرار گیرد.

ثالثاً، تفسیر ظاهری بند «ت» تبصره ۶ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ و انحصار آن به مواردی که رأی قطعی در پایان سال ۱۴۰۰ صادر شده است، متضمن نوعی تبعیض خواهد بود.

رابعاً، حکم مقرر در بند «ت» تبصره ۶ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، حکمی استثنایی است و در مقام تردید در خصوص تسری یا عدم تسری قید «تا قبل از پایان سال ۱۴۰۰» به شرط صدور رأی قطعی مندرج در ذیل این بند، اصل عدم حاکم است و عبارت «منجر به صدور رأی قطعی گردیده است» را نمی‌توان به قید «تا قبل از پایان سال ۱۴۰۰» مقید دانست؛ زیرا چنانچه فرض قانون‌گذار انحصار این امتیاز به پرونده‌هایی باشد که رأی قطعی آن در سال ۱۴۰۰ صادر شده است، موجبی برای تعرض به زمان طرح پرونده در کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداری وجود نداشته و صرفاً می‌بایست به قطعی شدن رأی تا پایان سال ۱۴۰۰ تصریح می‌شد.

با عنایت به مراتب پیش‌گفته و پرسش‌های مطرح‌شده، طرح موضوع در دیوان عدالت اداری مؤثر در مقام نیست. ضمناً متذکر می‌شود در صدر استعلام و استناد به متن بند «ت» تبصره ۶ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲ که از طرف آن مرجع محترم داخل گیومه قرار گرفته است، واژه «طرح» از متن عبارت قانونی جا افتاده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۰۲

۷/۱۴۰۲/۸۰۴

شماره پرونده: ۸۰۴-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

شرکتی در سال ۱۳۸۰ اقدام به دریافت تسهیلات ارزی نموده و در سال ۱۳۹۸ حکم بدوی ورشکستگی شرکت با تعیین تاریخ توقف از سال ۱۳۹۰ صادر شده است. پس از قطعیت دادنامه در سال ۱۳۹۰، اداره تصفیه امور ورشکستگی اقدام به تصدیق طلب بانک نموده و تعهدات ارزی بانک را بر اساس قیمت ارز در تاریخ توقف شرکت، به ریال تبدیل کرده است.

۱- آیا اقدام اداره تصفیه امور ورشکستگی در تبدیل تعهدات ارزی ورشکسته به ریال قانونی است؟

۲- در صورتی که وام مأخوذه دارای وثیقه‌های اشخاص ثالث باشد، آیا بانک می‌تواند طلب خود را از طریق این وثیقه‌ها وصول کند؟

۳- در صورت قانونی بودن تبدیل ارز به ریال، ملاک بهای ارز چه تاریخی است؟ تاریخ توقف، تاریخ صدور ورشکستگی، تاریخ سررسید وام، تاریخ تصدیق طلب و یا تاریخ اجرای حکم و تأدیه طلب؟

پاسخ:

۱ و ۳- در فرض سؤال که بخشی از دیون تاجر ورشکسته، ارز دریافتی از نظام بانکی کشور است؛ اولاً، از ماده ۴۷۳ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱ و ماده ۲۹ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸ با اصلاحات بعدی، برداشت می‌شود که اداره یادشده تکلیفی به تهیه و تحویل ارز ندارد و وجوه حاصل از دارایی ورشکسته را به نسبت سهم غرمایی پرداخت می‌کند. حکم مقرردر بند «ث» ماده ۵۸ قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۴۰۲ که تسویه هرگونه دین و یا بدهی را فقط با پول رایج کشور امکانپذیر دانسته است؛ مگر در صورت تعیین شیوه دیگری از سوی قانون و یا توافق بین بدهکار و بستانکار با رعایت مقررات، مؤید این دیدگاه است.

ثانیاً، در خصوص ملاک ارزیابی و تعیین نرخ ارز موضوع بررسی و دو دیدگاه به شرح زیر اعلام شد:

الف) نظریه اکثریت:

وفق ماده ۴۱۸ قانون تجارت مصوب ۱۳۱۱، با صدور حکم ورشکستگی، تاجر از هرگونه دخل و تصرف در اموال خود ممنوع است و از آن زمان به بعد عملیات تصفیه آغاز می‌شود و در این تاریخ وجهی معادل ارزش سهم غرمایی بستانکار به او تعلق می‌گیرد؛ بنابراین در فرض سؤال، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه امور ورشکستگی نیز باید بر اساس

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

نرخ رسمی ارز اعلامی از سوی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ صدور حکم ورشکستگی طلب بستانکار را به میزان سهم غرمایی پرداخت کند.

ب) نظریه اقلیت:

با توجه به اینکه ارزش‌گذاری سهم غرمایی مبنای تشخیص طلب بستانکاران قرار می‌گیرد؛ لذا قیمت همین روز یعنی تاریخ تصدیق طلب باید ملاک ارزیابی نرخ ارز قرار گیرد.

۲- با توجه به حکم مقرر در ماده ۵۸ قانون اداره تصفیه امور ورشکستگی مصوب ۱۳۱۸ با اصلاحات بعدی و ماده ۵۶ آیین‌نامه همین قانون مصوب ۱۳۱۸ و رأی وحدت رویه شماره ۱۵۵ مورخ ۱۳۴۷/۱۲/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در فرضی که تسهیلات اعطایی ارزی دارای وثیقه باشد، بانک اعطاکننده تسهیلات به ترتیب مقرر در بند پیش گفته نسبت به حاصل فروش مال مورد ثیقه بر دیگر طلبکاران مقدم است و در فرض عدم کفایت حاصل فروش در وصول طلب، به میزان باقی‌مانده مطابق قواعد عمومی داخل در غرما خواهد شد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۲

۷/۱۴۰۲/۸۰۲

شماره پرونده: ۸۰۲-۱۸۶/۱-۱۴۰۲ک

استعلام:

همان‌گونه که مستحضرید در مواد ۳۱۲ به بعد قانون مجازات اسلامی بحث قسامه به عنوان یکی از طرق اثبات جنایت پیش‌بینی شده است. آیا حسب اجرای مراسم قسامه در پرونده‌های کیفری، نیاز به صدور قرار اتیان سوگند می‌باشد؟

پاسخ:

اجرای قسامه در راستای مواد ۳۱۳، ۳۱۴ و ۳۱۷ قانون مجازات اسلامی به لحاظ عدم پیش‌بینی مقنن، نیازی به صدور قرار اتیان سوگند ندارد. موارد صدور قرار اتیان سوگند در مواد ۲۰۹ و ۳۱۵ قانون یادشده، منصرف از اجرای قسامه است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۲/۷۹۴

شماره پرونده: ۷۹۴-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

۱- آیا اساساً وفق مواد ۲۳۰ و ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، در صورت تخلف کفیل یا وثیقه‌گذار، بین پرونده‌های کیفری و حقوقی تفاوتی وجود دارد؟ یعنی اینکه در صورت تخلف کفیل یا وثیقه‌گذار و صدور دستور ضبط در این موارد، در صورت حاضر نمودن محکوم‌علیه توسط کفیل یا وثیقه‌گذار و قبل از اتمام عملیات اجرایی در پرونده‌های حقوقی و کیفری دادستان می‌تواند تا یک چهارم وجه قرار را ضبط کند؟ یا این که ضبط وجه قرار تا یک چهارم مختص به امور کیفری است و در امور حقوقی جاری و ساری نمی‌شود؟ در صورتی که در پرونده حقوقی محکوم‌علیه حاضر نشود و کفیل یا وثیقه‌گذار ظرف مهلت بیست روز نیز ایشان را حاضر ننمایند و دستور ضبط وجه‌الوثاقه یا وجه‌الکفاله صادر شود و وثیقه یا کفیل تا قبل از اتمام عملیات اجرایی، محکوم‌علیه را حاضر نماید یا محکوم‌علیه خود حاضر شود، آیا مقررات آیین دادرسی کیفری از جمله ماده ۲۳۶ قانون اخیرالذکر اعمال می‌شود و رئیس دادگاه یا دادستان صرفاً دستور اخذ یا ضبط حداکثر یک چهارم وجه قرار را صادر می‌کند؟ در صورت ضبط وجه قرار تا یک چهارم مبلغ مذکور به صندوق دولت واریز می‌شود یا به محکوم‌له مسترد می‌شود؟

۲- در پرونده‌ای در اجرای احکام مدنی دستور ضبط وجه‌الوثاقه صادر می‌شود و متعاقب آن وثیقه‌گذار به دستور ضبط صادره اعتراض می‌نماید و پرونده جهت رسیدگی به اعتراض وثیقه اشتباهاً به جای آن که به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال شود به دادگاه کیفری دو شهرستان ارسال می‌شود و قاضی شعبه کیفری دو نیز آن را تأیید می‌کند. عملیات اجرایی ادامه پیدا می‌کند در نهایت مزایده دوم نیز اجرا می‌شود و ملک وثیقه‌گذار به نام محکوم‌له منتقل می‌شود. حال دو سال بعد از آخرین مزایده، وثیقه‌گذار درخواستی را به واحد اجرای احکام مدنی ارائه نموده است و بیان می‌دارد هرچند نتوانسته‌ام محکوم‌علیه را حاضر نمایم؛ لکن بعد از صدور دستور ضبط توسط قاضی اجرای احکام مدنی، محکوم‌علیه در زندان در حال تحمل حبس بوده است و قاضی می‌بایست تا یک چهارم را صرفاً ضبط می‌نمود نه کل وجه الوثاقه را و نامبرده این درخواست را تحویل قاضی اجرای احکام مدنی نموده است. آیا قاضی اجرای احکام مدنی در خصوص درخواست ایشان تکلیفی دارد؟ در صورت مکلف بودن قاضی اجرای احکام چه تصمیم یا تصمیماتی باید اتخاذ شود؟

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

پاسخ:

در رسیدگی‌های کیفری که برابر ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ پس از حضور متهم از دستور سابق رفع اثر و دادستان دستور اخذ یا ضبط حداکثر تا یک چهارم از وجه قرار را صادر می‌کند، اعتبار قرار تأمین صادره به قوت خود باقی است؛ در حالی‌که در اجرای تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴، بقای قرار تأمین فاقد موضوعیت است؛ بنابراین اعمال ماده ۲۳۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در خصوص موارد مشمول ذیل تبصره یک ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، فاقد موقعیت قانونی است. مفاد ماده ۷۴۰ قانون مدنی مؤید این نظر است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۸

۷/۱۴۰۲/۷۹۰

شماره پرونده: ۷۹۰-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

در مواردی که مدیون اصلی به همراه ضامن به پرداخت اصل دین و خسارت تأخیر تأدیه محکوم می‌شوند و پس از قطعیت حکم و شروع به اجرای آن، حکم ورشکستگی مدیون اصلی، صادر و تاریخ توقف وی پیش از تاریخ صدور حکم محکومیت تعیین می‌شود، با لحاظ رأی وحدت رویه شماره ۷۸۸ مورخ ۱۳۹۹/۳/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، مبنی بر اینکه مسئولیت ضامن بیش از مسؤولیت مدیون اصلی نیست، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

الف- پس از مطالبه دین از ضامن، آیا وی مکلف به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه است؟

ب- با توجه به صدور حکم و اجراییه در مورد خسارت تأخیر تأدیه علیه ضامن، آیا می‌توان از اجرای حکم با لحاظ رأی وحدت رویه یادشده، خودداری کرد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، مسؤول اجرای حکم چه شخصی است؟ آیا از موارد اعاده دادرسی است؟

پاسخ:

الف- اولاً، با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۸۸ مورخ ۱۳۹۹/۳/۲۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، از ضامن تاجر ورشکسته نمی توان خسارت تأخیر تأدیه دین تاجر ورشکسته را مطالبه کرد؛ اما چنانچه پس از مطالبه دین اصلی از ضامن و تحقق مسؤولیت، از پرداخت امتناع کند و از او مطالبه خسارت تأخیر تأدیه شود، دادگاه وفق ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و دیگر مقررات مربوط، از تاریخ مطالبه دین از ضامن حکم به پرداخت خسارت تأخیر تأدیه صادر می‌کند و در این فرض، ورشکستگی تاجر در مسؤولیت ضامن تأثیری ندارد؛ زیرا این خسارت ناشی از تأخیر خود ضامن است و نه مدیون اصلی (تاجر).

ثانیاً، با عنایت به ماده ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که به موجب آن از جمله شرایط استحقاق خسارت تأخیر تأدیه مطالبه داین از مدیون است و با اخذ ملاک از رأی وحدت رویه شماره ۸۲۴ مورخ ۱۴۰۱/۶/۱ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ضامن از تاریخ مطالبه مسؤول پرداخت اصل دین و خسارت تأخیر تأدیه است و صدور حکم ورشکستگی و توقف تاجر (مدیون اصلی) اثری در مسؤولیت پرداخت خسارت تأخیر تأدیه از سوی ضامن ندارد؛ به عبارت دیگر، در فرض صدور حکم ورشکستگی مدیون

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

اصلی، ضامن نیز به تبع وی مسؤولیتی در پرداخت خسارت تأخیر تأدیه ندارد؛ اما از تاریخ مطالبه دین از شخص ضامن، وی مستقلاً مسؤول پرداخت دین و خسارت تأخیر تأدیه از تاریخ مطالبه است و در این خصوص صدور حکم ورشکستگی مدیون اصلی، در مسؤولیت ضامن تأثیری ندارد.

ب- با توجه به این‌که در فرض سؤال دین از ضامن نیز مطالبه و حکم صادر شده است، ورشکستگی مدیون اصلی در مسؤولیت ضامن تأثیری ندارد و پاسخ به دیگر پرسش‌ها منتفی است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۰۲

۷/۱۴۰۲/۷۸۲

شماره پرونده: ۷۸۲-۳۳-۱۴۰۲ح

استعلام:

اولاً، ماهیت مداخله دادستان (اجازه و نظارت) در تبصره ۴ ماده ۲ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱ با اصلاحات بعدی چیست؟ آیا دستور قضایی است و یا نمایندگی ساده محسوب می‌شود و یا آنکه دارای ماهیت دیگری است؟

ثانیاً، چنانچه معترض به این اقدام، مدعی مالکیت و خروج آن از بستر و حریم رودخانه باشد، آیا حق دادخواهی در محاکم حقوقی را دارد؟ آیا دستور موقت در مورد این خواسته قابل صدور است و یا به سبب آنکه مقابل دستور دادستان است، فاقد حق دادخواهی و صدور دستور موقت است؟ توضیح آنکه برخی قضات معتقدند که ماهیت «دستوری» دارد و صدور دستور موقت در دادگاه حقوقی امکانپذیر نیست و قانون آمره است و خلاف آن قابل تصمیم‌گیری نیست والاّ موجب نقض غرض است. عده‌ای دیگر معتقدند تبصره ۴ ماده ۲ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱ با اصلاحات بعدی نوعی «خود دادگری» است و نه دادخواهی و نقش دادستان در واقع نظارت به منظور عدم اخلال در نظم و استفاده از قوه قهریه است. در ماده ۱۰۳ قانون مدنی نیز نمونه این گونه خود دادگری‌ها مقرر شده است و از آنجا که بحث حقوق دولتی است، دادستان هم حمایت مضاعف از این خود دادگری می‌کند و لذا معترض به این عمل، مطابق قواعد عام حق دادخواهی در محاکم حقوقی را دارا است.

پاسخ:

هرچند تصمیم به تخلیه و قلع اعیانی‌های موجود در بستر و حریم انهار و رودخانه‌ها، کانال‌های عمومی، مسیل‌ها، مرداب و برکه های طبیعی به شرح مذکور در تبصره ۴ ماده ۲ قانون توزیع عادلانه آب مصوب ۱۳۶۱ با اصلاحات بعدی و اجرای آن با وزارت نیرو است؛ اما این اقدام باید با اجازه و نظارت دادستان باشد و چنانچه بر خلاف تشخیص وزارت نیرو، دادستان اعیانی و مستحدثات مذکور را فاقد مزاحمت بر این امور مربوط به آب یا برق بداند، موافقت با درخواست آن وزارتخانه محمل قانونی ندارد؛ اما از آن‌جایی که مجوز دادستان در فرآیند رسیدگی ترافعی صادر نشده است، ذی‌نفع برای احقاق حق و مراجعه به مرجع صالح منعی ندارد و موضوع از این حیث تابع عمومات است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۰۴

۷/۱۴۰۲/۷۸۱

شماره پرونده: ۷۸۱-۵۱-۱۴۰۲ک

استعلام:

دادگاه‌های تجدیدنظر استان بر اساس بند «ث» ماده ۴۵۰ قانون آیین دادرسی کیفری (در موارد مندرج در بند مذکور) مکلف به تشکیل جلسه دادرسی بودند؛ لیکن پس از استجازه از مقام معظم رهبری، الزام مذکور رفع گردید. سپس قانونگذار در سال ۱۴۰۰ و در مقام اصلاح قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز و در تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون موصوف، شعب تجدیدنظر ویژه رسیدگی به پرونده‌های قاچاق کالا و ارز را در پرونده‌های با ارزش بیش از یک میلیارد ریال مکلف به تشکیل جلسه دادرسی نمود. حال، اولاً، آیا شعب تجدیدنظر بر اساس ماده مرقوم از قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مکلف به تشکیل جلسه دادرسی در پرونده‌های با ارزش بیش از یک میلیارد ریال هستند؟ ثانیاً، چنانچه در مقام رسیدگی به جرایم موضوع قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز به عدم تکلیف محاکم تجدیدنظر به تشکیل جلسه دادرسی معتقد باشیم، آیا شعب تجدید نظر ویژه رسیدگی به تخلفات قاچاق کالا و ارز سازمان تعزیرات حکومتی نیز در جهت تشکیل جلسه دادرسی در تخلفات با ارزش بیش از یک میلیارد ریال تکلیفی خواهند داشت؟

پاسخ:

با عنایت به ماده ۵۱ قانون مبارزه با قاچاق کالا و ارز مصوب ۱۳۹۲ و لحاظ صراحت تبصره ۲ ماده ۴۹ قانون پیش‌گفته الحاقی مصوب ۱۴۰۰/۱۱/۱۰ که مبین آخرین اراده مقنن است، شعب تجدید نظر ویژه رسیدگی به پرونده قاچاق کالا و ارز اعم از دادگاه و تعزیرات حکومتی از حیث ضرورت یا عدم ضرورت تعیین وقت رسیدگی در این پرونده‌ها تابع حکم مقرر در تبصره ۲ ماده ۴۹ موصوف می‌باشند.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۰۴

۷/۱۴۰۲/۷۵۹

شماره پرونده: ۷۵۹-۱۶۸-۱۴۰۲ک

استعلام:

چنانچه شرکای جرم علاوه بر مجازات قانونی جرم به جبران خسارت زیان دیده و یا رد مال و یا پرداخت دیه در حق مدعی خصوصی یا مجنی‌علیه به صورت مساوی و یا به میزان وجوهی که تحصیل کرده‌اند توسط دادگاه بدوی محکوم شوند و یکی از محکوم‌علیهم تجدیدنظرخواهی کرده و دادگاه تجدیدنظر استان با وارد دانستن تجدیدنظرخواهی وی را تبرئه نماید، آیا تعیین تکلیف سهم فرد تبرئه شده از خسارت و رد مال ودیعه و تعمیم و تسری آن به دیگر محکومان برعهده دادگاه تجدیدنظر است؟ یا آنکه می‌بایست دادگاه تجدیدنظر استان بدون اظهار نظر درباره سهم سایر محکومان که تجدیدنظرخواهی نکرده‌اند، پرونده را به دادگاه بدوی اعاده نماید؟ راهکار و سازوکار قانونی جهت استیفای حق شاکی خصوصی در وضعیت یاد شده که دادگاه تجدیدنظر استان درباره مابقی خسارت و دیه یا رد مال سکوت اختیار کرده، چیست؟

پاسخ:

اولاً، مطابق ماده ۴۳۵ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ دادگاه تجدیدنظر استان فقط به آن‌چه مورد تجدید نظرخواهی واقع و نسبت به آن رأی صادر شده است، رسیدگی می‌کند؛ بنابراین در فرض سؤال که هر یک از متهمان به اتهام شرکت در جرم به پرداخت ضرر و زیان به نحو مساوی محکوم شده‌اند و تنها یکی از آن‌ها تجدید نظرخواهی کرده است و دادگاه تجدید نظر، تجدید نظرخواه یادشده را بی‌گناه تشخیص داده و حکم بر برائت وی صادر می‌کند، موجب قانونی جهت تغییر میزان محکومیت دیگر محکوم‌علیهم و در نتیجه ازدیاد مسؤولیت آنان در رد مال و ضرر و زیان ناشی از جرم، که از سوی ایشان یا شاکی خصوصی یا دادستان نسبت به حکم صادره تجدیدنظر خواهی نشده است، در دادگاه تجدید نظر وجود ندارد.

ثانیاً، موضوع می‌تواند دارای فروض متعددی باشد که برخی از این فروض با رفع ابهام از رأی صادره از سوی دادگاه نخستین در اجرای ماده ۴۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری و امکان تعیین مسؤولیت دیگر محکومان متصور است. به عنوان مثال، ۱- چنانچه دادگاه نخستین احراز کرده باشد که غیر از اشخاص تحت تعقیب، فرد دیگری در ارتکاب جرم مداخله نداشته است و همگی ایشان را بالسویه به رد مال محکوم کرده باشد، با تبرئه یکی از ایشان در دادگاه نخستین و خروج وی از دامنه مرتکبین جرم، تعیین میزان مسؤولیت دیگر محکومان دادنامه نخستین در

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

قالب رفع ابهام با منعی مواجه نیست. ۲- اگر دادگاه نخستین احراز کرده باشد که جرم توسط سه نفر انجام شده و در رأی صادره نیز سه نفر را محکوم کرده باشد و یکی از ایشان در دادگاه تجدید نظر تبرئه شود، مفروض آن است هویت نفر سوم اشتباه اعلام شده و پرونده کیفری نسبت به وی همچنان مفتوح است. ۳- چنانچه تبرئه تجدید نظرخواه صرفاً به دلیل فقدان سؤنیت باشد؛ به عنوان مثال، سارقین با اجاره کردن یک خودرو و اجیر کردن راننده و بدون اطلاع وی، در رکن مادی سرقت وی را دخالت داده و در پایان سرقت نیز بخشی از اموال مسروقه را به عنوان دستمزد به وی پرداخت کرده باشند و دادگاه تجدید نظر نیز با احراز همین امور برائت وی را صادر کرده باشد، مسؤولیت وی در بازگرداندن مال مسروقه‌ای که به عنوان دستمزد به وی پرداخت شده، همچنان باقی است و این امر تأثیری در مسؤولیت دیگران ندارد. در هر حال تشخیص مصداق از حیث این‌که موضوع در قالب رفع ابهام قابل رفع و رجوع می‌باشد یا خیر، بر عهده مرجع رسیدگی کننده است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۳۰

۷/۱۴۰۲/۷۲۳

شماره پرونده: ۷۲۳-۱۲۷-۱۴۰۲ح

استعلام:

در پرونده‌های اعتراض ثالث حکمی، چنانچه محکوم‌له حکم قطعی دایر بر الزام فروشنده (خوانده) به تحویل مبیع را اخذ کرده و معترض ثالث مدعی تحقق شرطی از شروط قراردادی بین خود و خوانده دعوای معترض‌عنه باشد؛ مانند انفساخ قرارداد و بطلان نقل و انتقالات بعدی، خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

الف- آیا دادگاه حق بررسی شرط مذکور را دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا دادگاه با احراز انفساخ و تحقق دیگر شروط می‌تواند حکم به الغای دادنامه معترض عنه صادر کند؛ بدون آنکه نیازی به طرح دعوای ابتدایی تأیید انفساخ معامله باشد؟

ب- چنانچه اعتقاد بر ضرورت طرح دعوای مستقل باشد، آیا خواهان دعوای تأیید انفساخ می‌تواند ضمن طرح این دعوا، دستور موقت مبنی بر منع نقل و انتقال پلاک ثبتی موضوع حکم قطعی الزام به تنظیم سند رسمی را خواستار شود؟ آیا می‌توان با تحقق دیگر شرایط دستور موقت صادر کرد؟ آیا این دستور موقت به جلوگیری از اجرای حکم قطعی منتهی نمی‌شود؟ در صورت منفی بودن پاسخ، راهکار مربوطه برای خواهان کدام است؟

پاسخ:

در فرض سؤال که معترض ثالث مدعی است عقد موضوع حکم به تحویل مال قبلاً منفسخ شده است، در صورتی که موقعیت فرد مدعی نسبت به آن قرارداد به گونه‌ای باشد که بر وی عنوان ثالث اطلاق شود و همچنین حق عینی وی بر مال موضوع حکم احراز شود، به نظر می‌رسد دعوای اعتراض ثالث حکمی مسموع باشد؛ در این صورت، دستور موقت مبنی بر منع نقل و انتقال پلاک ثبتی موضوع حکم سابق‌الصدور (صرف‌نظر از جواز یا عدم جواز صدور دستور موقت در چنین فرضی) منتفی است و موضوع تأخیر اجرای حکم تابع حکم مقرر در ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۸

۷/۱۴۰۲/۶۲۲

شماره پرونده: ۶۲۲-۳/۱-۱۴۰۲ح

استعلام:

در فرضی که متوفی دو همسر داشته باشد و هر دو ترکه را بابت مهریه خود توقیف کرده باشند؛ اما یکی از دو همسر زودتر اقدام به توقیف کرده باشد، با توجه به صراحت ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، آیا باید ترکه به نسبت طلب بین بستانکاران تقسیم شود و یا آنکه مطابق ماده ۱۴۸ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ شخصی که ابتدا توقیف کرده، کل طلب خود را وصول می‌کند و اگر مالی باقی بماند نوبت به طلبکار بعدی می‌رسد؟

پاسخ:

دیدگاه نخست:

اگر مقصود این باشد که هر دو زوجه در یک روز مهریه را توقیف کرده باشند، با عنایت به تبصره ماده ۵۶ آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷ با اصلاحات و الحاقات بعدی و ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، ترکه به نسبت طلب تقسیم می‌شود؛ اما اگر مقصود این باشد که یکی زودتر از دیگری ترکه را توقیف کرده است، ابتدا طلب این زوجه پرداخت خواهد شد و چنانچه ترکه باقی بماند، مهریه زوجه دوم پرداخت خواهد شد.

دیدگاه دوم:

اولاً، در ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹ مهریه زن تا میزان ده هزار ریال در طبقه چهارم قرار گرفته است؛ مبلغ مندرج در بند «ب» ذیل طبقه چهارم تا کنون تغییر نیافته است و حق تقدم زوجه از بابت مهریه به همین میزان است.

ثانیاً، در فرض سؤال که هر دو همسر متوفی در زمره بستانکاران هستند و هر دو بابت مهریه مبادرت به توقیف ترکه کرده‌اند؛ اما توقیف ترکه از سوی یکی از آنان مقدم بر دیگری است، به سبب خاص بودن قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، مشمول حکم مقرر در صدر این ماده است و چنانچه ترکه برای ادای هر دو محکوم‌به (مهریه‌ها) کافی نباشد، ترکه بین بستانکاران به نسبت طلب آنها تقسیم می‌شود؛ حکم مقرر در ماده ۲۲۷ همین قانون نیز صرفاً ناظر بر در رهن بودن بخشی از ترکه و تقدم مرتهن بر دیگر بستانکاران است و در صورتی که مقنن به تأمین خواسته و بازداشت قضایی نظر داشت، می‌بایست به آن نیز تصریح می‌کرد؛ بر این اساس و به سبب سکوت مقنن نسبت به این فرض و

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

خاص بودن قانون یادشده و صدر ماده ۲۲۶ مذکور، در فرض سؤال به صرف تأمین مقدم نمی‌توان یکی از زنان را بر دیگری ترجیح داد و تمام طلب وی را استیفاء و دیگری را از دریافت تمام یا بخشی از مهریه محروم کرد.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۵

۷/۱۴۰۲/۶۱۵

شماره پرونده: ۶۱۵-۱/۱۸۶-۱۴۰۲ک

استعلام:

شخص (الف) علیه شخص (ب) بابت قطعه زمینی که سند رسمی دارد و در حال حاضر به نام شخص (ب) می‌باشد، به طرح دعوای اثبات مالکیت و خلع ید اقدام می‌نماید. شخص (ب) پیش از صدور حکم قطعی مبنی بر محکومیت خود بابت اثبات مالکیت و خلع ید، نسبت به انتقال ملک به صورت رسمی به شخص دیگری اقدام می‌نماید.

۱- آیا در این فرض نامبرده مرتکب بزه انتقال مال غیر شده است؟

۲- حال چنانچه شخص (ب) پس از صدور حکم به محکومیت وی به اثبات مالکیت شخص و خلع ید (به نفع الف) و اجرای حکم خلع ید، نسبت به انتقال ملک به ثالث اقدام نماید، آیا عمل وی مشمول عنوان انتقال مال غیر خواهد بود؟ (با عنایت به اینکه هنوز سند رسمی به نام شخص ب می باشد، تشریفات قانونی جهت ابطال سند و انتقال آن به نام الف انجام نشده است).

پاسخ:

۱- قطع نظر از اینکه سؤال مطرح شده فروض متفاوتی دارد، با این وجود چنانچه شخص «ب» قبلاً قطعه زمینی را به «الف» انتقال داده باشد و پس از انتقال ملک به «الف» آن را دوباره به شخص دیگری انتقال دهد، عمل مرتکب با احراز عنصر روانی، بزه انتقال مال غیر خواهد بود و در این خصوص، طرح یا عدم طرح دعوای حقوقی از سوی خریدار، مؤثر در مقام نیست و در صورتی‌که بین «الف» و «ب» در اصل مالکیت اختلاف باشد، موضوع می‌تواند مشمول مقررات ماده ۲۱ قانون آیین دادرسی کیفری و از موارد صدور قرار اناطه کیفری باشد.

۲- انتقال ملک توسط شخص «ب» (دارنده سند رسمی مالکیت) به «ج» بعد از صدور حکم قطعی مغایر با سند مالکیت، با فرض اطلاع وی از صدور چنین حکمی از مصادیق انتقال مال غیر است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۳

۷/۱۴۰۲/۵۸۶

شماره پرونده: ۵۸۶-۷۰-۱۴۰۲ع

استعلام:

خواهشمند است در خصوص اشخاص فاقد شناسنامه (فاقد سند سجلی یا ورقه) به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- با توجه به ماده ۴۵ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی و بند «الف» دستورالعمل اجرایی این ماده مصوب ۱۳۸۱/۳/۸ شورای عالی ثبت احوال و رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، آیا مراجعه اشخاص فاقد سند سجلی به طور مستقیم به مراجع قضایی صحیح است؟

توضیح آنکه بند «الف» دستورالعمل یادشده برای فاقدین سند سجلی، تشریفاتی؛ از قبیل تشکیل پرونده از سوی ثبت احوال، معرفی متقاضی به پزشکی قانونی برای تعیین سن، ارجاع به بایگانی اسناد سجلی، معرفی به اداره تشخیص هویت، انعکاس موضوع به پایگاه اطلاعات مردودین تابعیت، احراز هویت از مرجع انتظامی و اداره اطلاعات و در نهایت بررسی توسط شورای تأمین محل را پیش‌بینی کرده است؛ از سوی دیگر رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور بیان داشته است: «... چنانچه شخصی که فاقد شناسنامه باشد به ادعای ایرانی بودن، الزام اداره ثبت احوال را به صدور شناسنامه برای خود درخواست کند، دعوای او در دادگاه قابل رسیدگی است، لکن الزام اداره ثبت احوال به صدور شناسنامه منوط به آن است که به طریقی که در قانون ثبت احوال پیش بینی شده احراز شود که متقاضی، شرایطی که در قانون برای صدور شناسنامه مقرر شده است، از جمله شرایط موضوع ماده ۴۵ اصلاحی قانون (هویت و تابعیت) را دارد یا نه ...» با توجه به این مستندات یاد شده، دو دیدگاه کلی در محاکم حقوقی (اعم از نخستین و تجدیدنظر) وجود دارد:

دیدگاه نخست. برخی معتقدند هرگاه شخص فاقد سند سجلی بدون مراجعه به اداره ثبت احوال، دعوای مستقیم الزام به تنظیم سند سجلی و صدور شناسنامه را در دادگاه مطرح کند، موضوع تا پیش از انجام تشریفات مذکور در بند «الف» دستورالعمل یاد شده قابلیت استماع ندارد و دو تصمیم می‌تواند حسب مورد اتخاذ شود؛ قرار عدم استماع دعوا یا قرار اناطه (توقف دادرسی).

دیدگاه دوم. برخی بر این عقیده‌اند که وفق رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، دادگاه رأساً وارد رسیدگی می‌شود و استعلامات لازم را انجام می‌دهد و دستورالعمل یادشده برای اداره

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

ثبت احوال است و دادگاه تکلیفی به رعایت این دستورالعمل ندارد و می‌تواند در جهت احراز هویت و تابعیت فرد، اقدامات لازم را انجام دهد.

با توجه به مراتب فوق، اعلام فرمایید کدام دیدگاه منطبق بر قانون است؟ چنانچه دیدگاه نخست پذیرفته شود، کدام تصمیم دادگاه مناسب‌تر است؛ قرار عدم استماع دعوا یا قرار اناطه (توقف دادرسی)؟

۲- اولاً، براساس دیدگاهی که رسیدگی مستقیم دادگاه به دعوای «الزام به تنظیم سند سجلی و صدور شناسنامه» و احراز هویت و تابعیت فرد توسط دادگاه حقوقی را جایز می‌داند، آیا می‌توان گفت که رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ناسخ بند «الف» دستورالعمل ماده ۴۵ اصلاحی قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۸۱/۳/۸شورای عالی ثبت احوال است؟

لازمه پذیرش این دیدگاه، نادیده گرفتن و بی‌اثر دانستن مقررات بند «الف» دستورالعمل یادشده است. ثانیاً، آیا رأی وحدت رویه که در مقام تفسیر مفاد یک ماده قانونی یا رفع اختلاف نسبت به موضوع خاص است، می‌تواند ناسخ دستورالعمل مصوب شواری عالی ثبت احوال کشور باشد؛ به ویژه آنکه رأی وحدت رویه شماره ۳۳۷ مورخ ۱۳۸۱/۹/۲۴ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری، عدم مغایرت آن را با قانون مورد تأکید مجدد قرار داده است.

۳- در خصوص اشخاص فاقد سند سجلی، آیا با ارائه حکم اثبات نسب به پدر و مادر ایرانی (یا پدر ایرانی)، تردید در هویت و یا تابعیت ایرانی متقاضی قابل پذیرش است؟

۴- با توجه به بند «الف» دستورالعمل اجرایی ماده ۴۵ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۸۱/۳/۸ شورای عالی ثبت احوال، در خصوص اشخاص فاقد سند سجلی، در صورت تردید در هویت و تابعیت پرونده به شورای تأمین ارسال می‌شود. چنانچه شورای تأمین تابعیت ایرانی متقاضی را رد کند، دو دیدگاه وجود دارد؛ برخی معتقدند طبق بند «الف» دستورالعمل یاد شده، پرونده به ثبت احوال اعاده و مراتب به نیروی انتظامی و وزارت امور خارجه برای اقدامات قانونی اعلام و در نهایت بایگانی می‌شود.

گروه دوم معتقدند وفق رویه عملی موجود پس از عدم تأیید تابعیت ایرانی متقاضی از سوی شورای تأمین، تصمیم آن شورا به متقاضی سند سجلی و شناسنامه ابلاغ و در صورت اعتراض به این تصمیم، در هیأت حل اختلاف ثبت احوال به موضوع رسیدگی می شود و به اعتراض به تصمیم هیأت اخیر نیز در دادگاه حقوقی رسیدگی و اعتراض به این رأی نیز در دادگاه تجدیدنظر استان رسیدگی می‌شود.

با توجه به مراتب یادشده، خواهشمند است اعلام فرمایید:

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

اولاً، ماهیت تصمیم شورای تأمین در مورد تابعیت متقاضی چیست؟ آیا گزارش، تصمیم مرجع اداری، و یا تصمیم مرجع شبه‌قضایی است؟ آیا این تصمیم قابلیت اعتراض دارد؟

ثانیاً، در صورت قابلیت اعتراض، ابلاغ تصمیم یادشده بر عهده کدام مرجع است؟ آیا اعتراض به تصمیم شورای تأمین دارای مهلت است؟ در صورت داشتن مهلت، مهلت اعتراض چه میزان است؟

مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض به تصمیم شورای تأمین در خصوص تابعیت متقاضی فاقد سند سجلی کدام است؟ هیأت حل اختلاف اداره ثبت احوال؛ دیوان عدالت اداری؛ دادگاه عمومی حقوقی و یا دیگر مراجع ذی‌صلاح؟

۵- با توجه به گزارش پرونده و منطوق رأی وحدت رویه شماره ۶۵۸ مورخ ۱۳۸۱/۱/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور که راجع به اشخاص مشکوک‌التابعه است و گزارش هر دو پرونده مربوط به «ابطال شناسنامه شخص» است، یعنی فردی که شناسنامه دارد و بعداً تابعیت او مورد تردید واقع شده و توسط هیأت حل اختلاف ثبت احوال شناسنامه ابطال شده است، آیا می‌توان آن را به اشخاص فاقد سند سجلی (فاقدین شناسنامه) که اساساً هیچگونه سند سجلی و شناسنامه‌ای ندارند، تعمیم و تسری داد؟

توضیح آنکه، بر اساس دیدگاه حقوقدانان، الفاظ و عبارات آرای وحدت رویه، هرگز معادل الفاظ و عبارات قانون و حتی آیین‌نامه نیست و فلسفه رأی وحدت رویه، ارائه تفسیری روشن و حل اختلاف در موضوعی جزئی و در حدود موضوع آرا می‌باشد.

پاسخ:

۱- اولاً، هر چند مفروض آن است که خواهان پس از عدم حصول نتیجه از رسیدگی اداری به دادگاه مراجعه و دعوایی به خواسته الزام اداره ثبت احوال به صدور شناسنامه مطرح می‌کند؛ اما طرح این دعوا مستلزم ارائه مستنداتی مبنی بر استنکاف اداره ثبت احوال از صدور شناسنامه نمی‌باشد و در فرض سؤال، دعوای خواهان قابلیت استماع دارد.

ثانیاً، با توجه به رأی وحدت رویه شماره ۷۴۸ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، چنانچه خواهان به ادعای ایرانی بودن خود، دعوای الزام اداره ثبت احوال به صدور شناسنامه را خواستار شود، الزام آن اداره منوط به آن است که به طریقی که در قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی؛ از جمله ماده ۴۵ این قانون پیش‌بینی شده است، شرایط مدعی برای صدور شناسنامه؛ از جمله از حیث هویت و تابعیت احراز شود؛ بنابراین، دادگاه رسیدگی‌کننده می‌تواند حسب مورد در جهت احراز هویت و یا تابعیت خواهان، مراتب را به مراجع

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

انتظامی و یا شورای تأمین شهرستان ارجاع دهد؛ بدون آنکه نیازی به صدور قرار عدم استماع دعوا و یا قرار اناطه باشد.

۲- با توجه به پاسخ بند ۱، پاسخ به این سؤال منتفی است.

۳- هر چند حکم اثبات نسب بر اساس ادله و مدارک ارائه شده از سوی طرفین دعوا صادره شده است؛ بویژه آنکه یکی از ادله اثبات دعوا، اقرار مدعی‌علیه می‌باشد؛ اما از آنجا که صدور شناسنامه و پذیرش تابعیت امری حاکمیتی است، در فرض سؤال تردید در هویت و یا تابعیت ایرانی اشخاص فاقد سند سجلی موضوع ماده ۴۵ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی نیز امری متصور است.

۴- صرف نظر از اینکه این اداره کل از پاسخ‌گویی به پرسش‌های ناظر بر مصوباتی که به صورت رسمی منتشر نشده است، معذور است، مطابق مقررات و رأی وحدت رویه شماره ۶۵۸ مورخ ۱۳۸۱/۱/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، در موارد تردید در تابعیت شخص، اداره ثبت احوال موضوع را به شورای تأمین ارجاع می‌نماید و در فرضی که شورای تأمین تابعیت ایرانی شخص را رد کند، نتیجه به اداره ثبت احوال اعلام می‌شود و این اداره بر مبنای نظر شورای تأمین اتخاذ تصمیم و آن را به متقاضی و ذینفع ابلاغ می‌کند. ذینفع مطابق ماده ۳ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی می‌تواند به این تصمیم در هیأت حل اختلاف مقرر در این ماده اعتراض کند؛ این اعتراض فاقد مهلت است و رأی هیأت حل اختلاف وفق ماده ۴ همین قانون ظرف ده روز در دادگاه عمومی محل قابل اعتراض است؛ رأی دادگاه نیز مطابق تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی در دادگاه تجدید نظر قابل تجدید نظر خواهی است.

۵- صرف نظر از آنکه گزارش پرونده‌های موضوع رأی وحدت رویه شماره ۶۵۸ مورخ ۱۳۸۱/۱/۲۰ هیأت عمومی دیوان عالی کشور ناظر به افرادی است که به تصمیم هیأت حل اختلاف مبنی بر ابطال شناسنامه صادره برای آن‌ها معترض هستند، این رأی وحدت رویه با ابتنای بر عموم و اطلاق ماده ۴۵ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ با اصلاحات بعدی در خصوص صلاحیت شورای تأمین شهرستان برای رسیدگی به موارد تردید در تابعیت و فرایند پس از اعلام نظر این شورا صادر شده است. بر این اساس و با لحاظ رأی وحدت رویه یادشده، در تمام موارد تردید در تابعیت افراد؛ اعم از آنکه سابقاً شناسنامه‌ای برای آن‌ها صادر شده یا نشده باشد، به ترتیب مذکور در ماده ۴۵ یادشده رفتار می‌شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۶

۷/۱۴۰۲/۵۳۴

شماره پرونده: ۵۳۴-۱/۱۸۶-۱۴۰۲ک

استعلام:

در تعداد قابل توجهی از پرونده های این شعبه که مربوط به محکومان جاسوسی (موضوع مواد ۵۰۱، ۵۰۵ و ۵۰۸ تعزیرات) می باشد، دادگاه علاوه بر مجازات حبس مستنداً به ماده ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی، حکم به ضبط مال (وجوه حاصل از جاسوسی و دریافت شده از سرویس) صادر می‌نمایند. با مداقه در ماده مذکور که بیان می‌دارد «بازپرس یا دادستان در صورت قرار منع و یا موقوفی تعقیب باید تکلیف اشیا و اموال کشف شده را که دلیل یا وسیله ارتکاب جرم بوده و یا از جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص داده شده است تعیین کند تا حسب مورد مسترد، ضبط یا معدوم شود. در مورد ضبط، دادگاه تکلیف اموال و اشیا را تعیین می‌کند ... در کلیه امور جزایی دادگاه نیز باید ضمن صدور حکم یا قرار یا پس از آن اعم از این که مبنی بر محکومیت یا برائت یا موقوفی تعقیب متهم باشد، در مورد اشیا و اموالی که وسیله ارتکاب جرم بوده یا در اثر جرم تحصیل شده یا حین ارتکاب، استعمال و یا برای استعمال اختصاص یافته است باید رأی مبنی بر استرداد، ضبط و یا معدوم شدن آن صادر نماید» ملاحظه می شود حکم به ضبط مال ناظر بر اموال کشف‌شده از محکوم می‌باشد که در پرونده های این مرجع ناظر بر وجوه (دلار، یورو) دریافتی محکوم از سرویس‌های بیگانه می‌باشد که از محکوم کشف شده است. حال آن که در اکثر موارد محکوم پرونده سابقاً مبالغ دریافتی را خرج نموده و در حال حاضر میزان ناچیزی از وی کشف می‌شود؛ اما دادگاه حکم به ضبط کلیه مبالغ دریافتی مثلاً دویست هزار دلار (که در حال حاضر وجود ندارد) صادر می‌نماید؛ لذا به نظر صدور رأیی با چنین کیفیتی خلاف قانون بوده که این شعبه اجرای احکام را در اجرای حکم با اشکالات ذیل مواجه می‌نماید. لذا خواهشمند است به پرسش‌های زیر پاسخ دهید:

۱- آیا قاضی اجرای احکام در مواجه با رأی متضمن محکومیت به ضبط مال، مجاز به شناسایی و توقیف اموال محکوم‌علیه می‌باشد؟

۲- در صورت عدم شناسایی اموالی از محکوم، آیا اعمال ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و بازداشت محکوم تا پرداخت مبلغ و یا اثبات اعسار و یا اعمال بند «ب» ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری (حبس بدل از جزای نقدی تا سه سال) در این دسته از پرونده‌ها امکان‌پذیر است؟

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۳- چنانچه نظر آن اداره کل مبنی بر وصول مبلغ ضبط مال (دلار و یورو) و پرداخت آن توسط محکوم‌علیه باشد، ملاک پرداخت مبلغ می‌بایست به تاریخ وقوع جرم باشد یا تاریخ قطعیت و یا تاریخ روز؟

۴- به طورکلی تکلیف قاضی اجرا در مواجه با آرایی بدین صورت چه بوده و آیا می‌بایست پس از تاریخ اتمام حبس (و عدم پرداخت مبلغ ضبط مال) محکوم آزاد شود؟

پاسخ:

۱ الی ۴:

اولاً، در فرضی که اموال تحصیل شده از جرم (در فرض سؤال، وجوه حاصل از جرم جاسوسی) کشف نشده باشد، صدور حکم به ضبط مال از سوی دادگاه کیفری منتفی است.

با این حال در فرض سؤ ال که دادگاه علیرغم مصرف کردن اموال دریافتی بابت جاسوسی از سوی مرتکب یا عدم دسترسی به این اموال و با لحاظ مواد ۲۱۴ و ۲۱۵ قانون مجازات اسلامی حکم به ضبط مال حاصل از جرم صادر کرده و این حکم قطعی شده باشد، قاضی اجرای احکام کیفری وظیفه‌ای جز اجرای حکم ندارد و مطابق تبصره ماده ۵۳۷ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۴۶ قانون اجرای احکام مدنی در راستای اجرای حکم، نسبت به توقیف و فروش اموال مرتکب اقدام می‌کند.

ثانیاً، مستفاد از تبصره ماده ۱۹ قانون آیین دادرسی کیفری، در فرض سؤال که دادگاه حکم به ضبط ارز تحصیل‌شده از جرم صادر کرده است، قیمت ارز در زمان اجرای حکم ملاک است.

ثالثاً، در خصوص مجرا بودن یا نبودن قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نسبت به مواردی که در حکم ضبط مال است در این اداره کل دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست:

ضبط مال ناشی از جرم به نفع دولت از شمول مقررات قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی که به صراحت ماده یک آن، ویژه محکومان به پرداخت مال به دیگری است؛ همچنین از شمول مقررات مربوط به محکومان به پرداخت جزای نقدی که مطابق ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری ویژه محکومان به پرداخت جزای نقدی است، خارج است؛ بنابراین پس از اتمام حبس محکوم، موجب قانونی برای نگهداری وی بابت عدم اجرای حکم به ضبط اموال در زندان نیست.

دیدگاه دوم:

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

مطابق ماده ۵۴۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ مقررات و ترتیبات راجع به اجرای محکومیت‌های مالی، تابع قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است و به موجب ماده ۲۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ «کلیه محکومیت‌های مالی از جمله دیه، ضرر و زیان ناشی از جرم، ردّ مال و امثال آنها جز محکومیت به پرداخت جزای نقدی، مشمول این قانون خواهند بود» ؛ لذا در فرض سؤال که حکم به ضبط مال (دلار یا یورو) صادر شده است، چون ماهیت حقوقی دارد و مجازات تلقی نمی‌شود، اجرای آن هم تابع عمومات قانون اجرای احکام مدنی و قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی است و اعمال مقررات ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در خصوص محکوم‌علیه و بازداشت وی با رعایت مقررات و شرایط مقرر در این ماده بلامانع است؛ ضمناً در این فرض نمی‌توان مقررات بند «ب» ماده ۵۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ که ناظر به محکومین به پرداخت جزای نقدی است و در استعلام به این بند هم اشاره شده است، اعمال نمود.

به طور کلی قاضی اجرای احکام در صورت وجود ابهام یا اشکال باید مطابق مقررات مواد ۴۹۱ و ۴۹۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ از دادگاه کیفری ذی‌ربط کسب تکلیف نموده و مطابق تصمیم دادگاه عمل نماید.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۲۴

۷/۱۴۰۲/۵۱۷

شماره پرونده: ۵۱۷-۶۶-۱۴۰۲ع

استعلام:

با عنایت به تبصره ۳ ماده ۱۰۱ اصلاحی ۱۳۹۰ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، خواهشمند است به پرسشهای زیر پاسخ دهید:

۱- چنانچه برای قطعه تفکیکی ارزش افزوده ایجاد نشود، آیا شهرداری می‌تواند تا بیست و پنج درصد از باقیمانده اراضی (موضوع شق دوم تبصره ماده یادشده) را برای تأمین اراضی مورد نیاز احداث شوارع و معابر عمومی شهر دریافت کند؟

۲- چنانچه شهرداری نیازی به اراضی مورد نیاز احداث شوارع و معابر عمومی نداشته باشد، آیا می‌تواند تمام قدرالسهم خود (تا چهل و سه و هفتاد و پنج صدم درصد) را بابت تأمین سرانه فضای عمومی و خدماتی (موضوع شق نخست تبصره ۳ ماده ۱۰۱ مذکور) از مالک دریافت کند؟

پاسخ:

۱ و ۲- صرف نظر از آن که فرض ایجاد نشدن ارزش افزوده برای ملک به رغم تفکیک آن از سوی شهرداری در اجرای ماده ۱۰۱ قانون شهرداری مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات و الحاقات بعدی، امری دور از ذهن است و نوعاً با تفکیک اراضی با لحاظ ایجاد قطعات کوچک‌تر و آسان‌تر شدن معاملات نسبت به آن ارزش افزوده ایجاد می‌شود، در فرض سؤال چنانچه شهر محل استقرار ملک دارای طرح تفصیلی بوده و برابر این طرح معابر و شوارع در ملک پیش‌بینی شده باشد و یا با لحاظ اقتضائات شهری ایجاد معابر و شوارع ضروری باشد، شهرداری مجاز به توافق بر قیمت و اخذ آن نیست؛ در غیر این صورت، با اخذ مصوبه شورای اسلامی شهر، شهرداری می‌تواند تا سقف سهم معابر از مساحت ملک، بهای آن را از مالک دریافت کند و رعایت مقررات مربوط؛ از جمله قسمت اخیر تبصره ۳ ماده ۱۰۱ قانون شهرداری اصلاحی ۱۳۹۰ ضروری است.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۱۹

۷/۱۴۰۲/۳۹۱

شماره پرونده: ۳۹۱-۱/۱۸۶-۱۴۰۲ک

استعلام:

۱- آیا شاکی خیانت در امانت، فقط می‌تواند مالک باشد یا متصرف را نیز شامل می‌شود؟

۲- چنانچه متصرف را شامل می‌شود، آیا صرفاً متصرف قانونی را شامل می‌شود؟ (مثل اینکه شخصی غیر از مالک، موتورسیکلت مسروقه را از سارق به امانت بگیرد و به او پس ندهد.)

۳- آیا شکایت متصرف قانونی از مالک، بابت خیانت در امانت مورد پذیرش است؟ (مثل اینکه فردی وسیله‌ای را از مالک به امانت بگیرد و در تصرف داشته باشد. سپس مالک به متصرف مراجعه کند و همان مال را برای مدت کوتاهی و با این تعهد که مجدداً آن را به متصرف عودت خواهد داد، امانت بگیرد؛ اما به متصرف پس ندهد.)

پاسخ:

۱ و ۲- اولاً، با عنایت به صراحت عبارت «به ضرر مالکین یا متصرفین آن‌ها» مذکور در ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) مصوب ۱۳۷۵ و لحاظ ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری، در جرم خیانت در امانت هر یک از «مالک» یا «متصرف قانونی» می‌تواند شاکی خصوصی باشد.

ثانیاً، مطابق ماده ۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ «شاکی» شخصی است که از وقوع جرم متحمل ضرر و زیان گردیده و تعقیب مرتکب را درخواست کند؛ لذا «سارق» (به لحاظ عدم تحمل ضرر و زیان) اساساً از قلمرو شمول تعریف «شاکی» به مفهوم مذکور در ماده موصوف و احکام و آثار ناظر بر آن از جمله حکم موضوع بند «الف» ماده ۶۴ این قانون (شکایت شاکی به عنوان یکی از جهات قانونی شروع به تعقیب) و ماده ۶۸ قانون مذکور (مبنی بر اختیار شاکی در طرح شکایت) خارج است.

۳- علی‌الاصول کسی می‌تواند مالی را به امانت بسپارد که حسب مورد نسبت به عین یا منافع آن مال حقی قانونی داشته باشد و یا از طرف مالک آن چنین اختیاری را داشته باشد. در فرض سؤال، اخذ مال توسط مالک از امین و عدم استرداد آن به وی (به شخصی که قبلاً مال به طور امانی در تصرف وی بود) حتی اگر مالک متعهد شده باشد که آن را به امین مسترد کند، موجب تحقق بزه خیانت در امانت نیست.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

۱۴۰۳/۰۲/۳۱

۷/۱۴۰۲/۲۹۰

شماره پرونده: ۲۹۰-۱۱۸-۱۴۰۲ع

استعلام:

به استحضار می‌رساند در سنوات قبل، به منظور تأمین کمبود فضاهای اداری و آموزشی و درمانی قوه قضاییه بخشی از زمین و ساختمان تحت مالکیت سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کل کشور برای احداث و استقرار مجتمع فرهنگی دشت بهشت، پژوهشگاه قوه قضاییه و بیمارستان فوق تخصصی عدالت تأمین شده است. با عنایت به اینکه عرصه سه فقره از املاک صدرالذکر به نام سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کل کشور است و اعیانی و مستحدثات ایجاد شده برای هر یک از املاک با هزینه و اعتبار تملک دارایی‌های سرمایه‌ای و یا از محل سایر منابع قوه قضاییه (حساب خاص) تأمین شده است و هم اکنون املاک در اختیار معاونت‌های ستادی قوه قضاییه می‌باشد، در اجرای تکلیف قانونی مندرج در جز ۱ و ۲ از بند «ز» تبصره ۱۱ قانون بودجه کل کشور در سال ۱۴۰۲، به منظور پرداخت هزینه های تعمیرات اساسی، ماشین‌آلات و تجهیزات دستگاه‌ها و انشعابات، مستندسازی و تک برگی نمودن اسناد مالکیت و ثبت در سامانه جامع اموال دولتی (سادا)، اصلاح اسناد مالکیت مذکور از سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی کل کشور به نام قوه قضاییه ضروری است. خواهشمند است در این خصوص اعلام نظر فرمایید.

پاسخ:

با توجه به ماده ۶۹ قانون تنظیم بخشی از مقررات مالی دولت مصوب ۱۳۸۰ با اصلاحات و الحاقات بعدی، تغییر دستگاه بهره‌بردار اموال غیرمنقول دولتی با تصویب هیأت وزیران است و همچنین طبق تبصره ۱۱ قانون بودجه کل کشور ۱۴۰۲ تمامی دستگاه های اجرایی و از جمله قوه قضاییه مکلف به ثبت اموال غیرمنقول در اختیار، تصرفی، اجاره‌ای، وقفی و ملکی در سامانه سادا می‌باشند و لذا چنانچه رئیس محترم قوه قضاییه موافق با تغییر بهره‌بردار واحدهای زیر مجموعه قوه قضاییه باشد، با رعایت مقررات عام حاکم بر موضوع و وفق ماده ۶۹ قانون صدرالذکر باید اقدام شود.

دکتر احمد محمدی باردئی

مدیر کل حقوقی قوه قضاییه

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir

تحلیف
پایگاه خبری
www.tahleif.ir